

نبرد گالیله

بازنویسی برای اجرا: مسعود طیبی

برداشتی آزاد از «زندگی گالیله»

اثر: برتولت برشت

ترجمه: استاد حمید سمندریان

پیشنهاد: صحنه دایره یا نیم دایره‌هایی است که به صورت تودرتو قرار گرفته‌اند و نشان‌دهنده مدار کرات در فضا هستند و اکثر میزانشن‌ها به صورت دایره‌ای باید توسط کارگردان طراحی شود. می‌توان از اختلاف سطح دایره‌ها استفاده کرد. در مرکز، یک میز و چند صندلی، و یک لپ‌تاپ، روی دایره‌های دیگر چند صندلی قرار دارد که به فراخور صحنه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

- هرگونه خلاقیت و تغییر و یا شیوه اجرایی در متن بازنویسی شده برای اجرا بلامانع است.
- استفاده از بخش‌های انیمیشن پیشنهادی در صحنه‌های پایانی می‌تواند، به شکلی جز انیمیشن صورت پذیرد.
- این بازنویسی براساس اجرای این اثر به کارگردانی مسعود طیبی در سال ۹۵ در سالن اصلی مرکز تاتر مولوی انجام شده است.

اشخاص نمایش

گالیه

آندره آ

ساگردو

پریولی

سارتی

پروفیسور

کشیش ۱

کشیش ۲

کشیش جوان

لودویکو مارسیلی

۱.

(گاليله در كابوس خود غير افتاده. روى ميز خوابيده است، ماسكى بر صورت دارد، آندره آ با ماسكى بر صورت، با ماکت گُره زمينى بزرگ در دست، بر روى دايه‌ها راه مى‌رود . بسيار خشن و مقطع حرف مى‌زند.)

گاليله: (در خلاف جهت آندره آ شروع به حرکت مى‌کند) شير رو بذار روى ميز اما کتابا رو نبر

آندره آ: مادرم مى‌گه بايد پول شير فروش رو بديد آقاى گاليله، وگرنه همين روزا دور خونمون يه خط مى‌کشن آقاى گاليله.

گاليله: بايد بگي دور خونمون يه خط رسم مى‌کنن آندره آ.

آندره آ: خيلى خب ... اگه پولش رو ندويم يه خط رسم مى‌کنن آقاى گاليله

گاليله: حالا اگه آقاى پريولى بازرس دانشگاه تصميم بگيره، صاف و مستقيم به خونه ما بياد بين دو نقطه کدوم مسير رو انتخاب مى‌کنه؟

آندره آ: کوتاه‌ترين فاصله رو.

گاليله: يه چيزى برات آوردم.

آندره آ: اين چيه؟

گاليله: اصطراب. اين دستگه نشون مى‌ده به عقیده قديميا چطور ستاره‌هاى آسمون دور زمين مى‌چرخن

آندره آ: چطورى؟

گاليله: خوب نگاه کن اول، بگو بينم چي مى‌بينى؟

آندره آ: اين وسط يه سنگ کوچيکه...

گاليله: که زمينه.

آندره آ: دور تا دورشم کاسه‌هاى هست که روى هم کار گذاشتن.

گاليله: تعدادشون؟

آندره آ: ۸ تا.

گاليله: اينا گنبدای بلورينن.

آندره‌آ: روی کاسه‌ها، گوله‌های بلورینی گذاشتن.

گاليله: که ستاره‌هان.

آندره‌آ: که روی هر کدومشون يه چیزی نوشته.

گاليله: چی نوشته؟

آندره‌آ: اسم ستاره‌ها رو.

گاليله: زمین... زمین... زمین... زمییییین.

۲.

(گاليله مشغول کار با لپ‌تاپ است، آندره‌آ روی صندلی دیگری چرت می‌زند. گاليله در تمام صحنه سنگ‌ریزی در جیب دارد

که گاهی آن را در دست می‌گیرد و بازی می‌کند.)

گاليله: آندره‌آ... آندره‌آ... پاشو با توام....

آندره‌آ: بله آقای گاليله.

گاليله: بیا...، اینجا رو نگاه کن، این زمینه، این ماهه، این هم خورشیده. به نظر تو کدوم باید دور کدوم

بگرده؟

آندره‌آ: خوب این که دیگه معلومه، زمین ایستاده، خورشید و ماه دور آن می‌چرخن.

گاليله: چرا؟

آندره‌آ: چرا. بخاطر این که من خودم می‌بینم که خورشید صبح‌ها اینجاست و شب‌ها اینجاست. خب چطوری

می‌تونم باور کنم اینجا ایستاده و از جاش تکون نمی‌خوره؟!)

(سارتی وارد می‌شود.)

آندره‌آ: هی مامان ...

گاليله: صبح بخیر خانم سارتی.

آندره‌آ: صبح بخیر مامان.

(سارتی میز را تمیز می‌کند و خوردنی‌ها می‌گذارد و می‌رود روی آخرین صندلی می‌ایستد.)

گاليله: دست شما درد نكنه.

گاليله: آندره آ نگاه كردن غير از ديده.

آندره آ: يعنى چى؟

گاليله: كله پوك، يك مثال برات مى زنم. خورشيد.

خورشيد كجاست؟ راست يا چپ؟

آندره آ: راست

گاليله: چطوري مى تونه بره سمت چپ؟

آندره آ: وقتى كه شما بذاريدش طرف چپ.

گاليله: اين تنها راهشه؟!

آندره آ: بله.

گاليله: برپا، حالا بدو برو اون سمت.

آندره آ: (آندره آ با هيچان مى رود) عه، اومد طرف چپ.

گاليله: از جاى خودش حركت كرد؟!

آندره آ: نه.

گاليله: چى حركت كرد؟

آندره آ: من.

گاليله: آفرين پس خورشيد ثابتته. اين تويى ...

خانم سارتى: آقاى گاليله.

گاليله: بله خانم سارتى؟! بله.

خانم سارتى: دقيقا داريد با پسر من چى كار مى كنيد؟

گاليله: دارم نگاه كردن رو بهش ياد مى دم.

خانم سارتى: آهان، آن هم اينطوري با گردوندينش دور خونه!

آندره‌آ: یک چیزی بگم؟

خانم سارتی: تو ساکت، شما مغز این بچه رو آنقدر به کار می‌گیری تا کم کم بیاید حساب کنه 2×2 می‌شود

۵ تا. دیشب آمده به من می‌گه زمین دور خورشید می‌چرخه. گفتم ...

آندره‌آ: عه دروغ می‌گه، من نگفتم، آقای گاليله کی پرنینک گفته.

گاليله: گُپرنینک گفته.

خانم سارتی: آهان پس اینا رو هم شما یادش می‌دید که بره توی مدرسه اونقدر جار بزنه که آقایون

کشیش‌ها بیان سراغ من که بچوات حرف‌های کفرآمیز می‌زنه. خجالت بکشید آقای گاليله.

گاليله: سرکار خانم سارتی شما نباید جلوی تحقیقاتی رو که من و آندره‌آ انجام دادیم رو بگیرید. دوره‌ی

جدیدی شروع شده خانم.

خانم سارتی: عه پس تو همین دوره‌ی جدید طلب شیرفروشم بهش بدهید.

گاليله: حتماً.

(سارتی، بیرون می‌رود)

آندره‌آ: آقای گاليله.

گاليله: بله.

آندره‌آ: مگه خود شما نگفتید که زمین هم دور خودش می‌چرخه هم دور خورشید؟

گاليله: درسته.

آندره‌آ: عه درسته پس ...

(سارتی با عجله وارد می‌شود.)

خانم سارتی: عه آقای گاليله.

گاليله: جانم خانم سارتی جانم؟

خانم سارتی: یه آقای جوان می‌خواد... می‌خواد شاگرد شما بشه.

آندره‌آ: عه مامان..

گاليله: خانم سارتی ما...

خانم سارتی: آقای گاليله اينو مثل قبلي ها رد نکنيد بره ها، خب منم فکر طلب شيرفروشم...

گاليله: خيلي خوب چشم، چشم اجازه مي ديد شيرم را بخورم.

خانم سارتی: ايش..

گاليله: آندره آ هنوز که چيزي نشده اخماتو بازکن.

آندره آ: آخه آقای گاليله خود شما گفتيد که زمين هم دور خودش مي چرخه هم دور خورشيد.

گاليله: خب؟

آندره آ: خب پس چرا وقتی من از اينجا داشتم مي رفتم اونجا دور خودم نمي چرخيدم؟!

گاليله: بين...

آندره آ: آها به خاطر اينکه معلوم مي شه اگر من دور خودم بچرخم از زمين پرت مي شم پايين، ديديد اين دفه

گير افتاديد؟

گاليله: نخير، چون من برات توضيح دادم که اگه زمين ...

آندره آ: من ديشب داشتم به اين فکر مي کردم که اگر واقعا واقعا زمين مي خواست بچرخه من شب از

سر به پايين آویزان مي شدم. آقای گاليله اينم که ديگه معلومه.

گاليله: (سيبي از روی ميز بر مي دارد.) آندره آ اين زمينه، زمين ...

آندره آ: نه آقای گاليله ديگه از اين جور مثال ها نزنيد. عه با اينجور مثال ها خب معلومه که شما برنده

مي شيد. اين ها همش مال آدمای حقه بازه اگه راست مي گيد با واقعي اون مثال بزنييد. زمين اگر زمين باشه

چه مي شه؟

گاليله: مشكل اينه که تو هم نمي خواي بفهمي، نمي خواي.

آندره آ: مي خوام بفهمم آقای گاليله اگه سيب زمين باشه چي مي شه؟

گاليله: خيلي خب (سيبي را بر مي دارد، قاشق چای خوري را در آن فرو مي کند.) پس اين زمينه اين هم آندره آي ما.

آندره آ: خب.

گاليله: حالا زمين شروع به حرکت مي کنه.

آندره‌آ: حالا من از روی آن پرت می‌شم پایین.

گاليله: چطوری؟! خوب نگاه کن، سر تو کجاست؟

آندره‌آ: اون پایین.

گاليله: خیلی خب، وقتی این سیب رو می‌چرخونم تو همونجا سرجات نایستادی؟

آندره‌آ: خب چرا ایستادم.

گاليله: آها.

آندره‌آ: عه پس چطور آدم خیال می‌کنه که خورشید راه می‌ره.

گاليله: آفرین، آفرین حالا بالای سرت رو نگاه کن چه می‌بینی؟

آندره‌آ: سقف.

گاليله: اگه من زمین رو برگردونم چی می‌بینی؟

آندره‌آ: هه، صندلی.

گاليله: سقف کجا رفت؟!

آندره‌آ: پایین ... آفرین آقای گاليله خودش.

گاليله: پس اگه من زمین رو برگردونم ...

(پسر جوانی با شلوار جینِ پاره و تیپ یک رپر وارد می‌شود.)

لودویکو مارسیلی: hello my friends، اسم من لودویکو مارسیلیه. ایمیلشم آمده براتون که قراره پیام،

توی تلگرامم مامی براتون فرستاده که ظاهراً سین نکردین، قراره شاگرد شما بشم ... نظر شما چیه؟ (سکوت)

آقای گاليله عقیده‌ی مامانم این بود، که چی می‌گن، یک خُرده بگردم ببینم دنیا چه خبره، چه خبر نیس و

چون عقیده مامانم این بود که من در زمینه علوم یه سری چیز یاد بگیرم، گفتیم بیاییم اینجا دیگه که یااااااااااا

بگیرم.

گاليله: درس خصوصی ماهی n تا .

لودویکو مارسیلی: اکی ماهی n تا، شماره کارت لطفا که مامی الان واریز کنه، فقط از الان به شما بگم که کلا من چیزی نمی فهمم. اینو گفتم که به موقع ...

گالیه: میشه مثبت n تا.

لودویکو مارسیلی: اکی مثبت n تا... شماره حساب.

آندره: اکی (روی کاغذی می نویسد به لودویکو می دهد).

گالیه: من فقط می تونم جمعه ها به شما درس بدم.

لودویکو مارسیلی: اووووکی جمعه ها درس بدید.

گالیه: (آهسته آندره) این به ضرر تو تموم شد آندره، چون دیگه وقتی برای تو نمی مونه، چون تو پول نداری آندره.

آندره: (سعی می کند به روی خودش نیاورد، به صورت متلک به لودویکو) زانوت پارس (با ناراحتی بیرون می رود).
گالیه: خب.

لودویکو مارسیلی: درمورد من باید به خورده حوصله به خرج بدید، به خصوص که داستانی علمی به جورین که حقیقت من نمی فهمم. الان به سری عینک اومده با دوتا عدسی، از توی عینک ها می توانی همه چیز را چند برابر بزرگتر ببینی.

گالیه: چی رو؟

لودویکو مارسیلی: برج کلیساها رو، کبوترها رو، دخترای نانا رو... خلاصه هرچیزی دور باشه دیگه.

گالیه: از این اختراع چند وقته که می گذره؟

لودویکو مارسیلی: چند روزه.

گالیه: آسب.

لودویکو مارسیلی: چی؟

گالیه: منظورم اینه که چرا حالا فیزیک؟ پرورش اسبم برای شما خوبه؟

لودویکو مارسیلی: آها عقیده‌ی مامی این بود که توی این مهمونی‌های شبونه یه ذره علم چاشنی قضیه باشه بدکی نیست.

گالیه: خب شما می‌تونید روی درآمدزایی از طریق شبکه‌های هر می... (سارتی وارد می‌شود). یا ... یا ... الهیات مسیحی مطالعه کنید و متمرکز بشید.

خانم سارتی: آقای گالیه پول شیر ...

گالیه: چشم چشم خانم سارتی. چشم. روز سه‌شنبه بعدازظهر بیا.

لودویکو مارسیلی: ایول سه‌شنبه بعدازظهر می‌بینمتون (رو به سارتی و با لحن بیت^۱ خوانی) منو چپ چپ نگاه نکن عمدا.

گالیه: خانم سارتی من که قبولش کردم.

خانم سارتی: بله قبولش کردید چون من به موقع اومدم تو آقای گالیه.

گالیه: بله

خانم سارتی: بازرس عالی دانشگاه بیرون منتظره بگم بیاد تو؟

گالیه: بله خانم سارتی خیلی مهمه، ممکن یه مبلغ a جور شده باشه، اون وقت دیگه لازم نیست شاگرد خصوصی قبول کنیم.

(پریولی بی‌اجازه وارد می‌شود).

پریولی: سلام صبح بخیر.

گالیه: صبح بخیر، لطفاً یه مقدار پول به من قرض بدید؟

پریولی: یه مقدار پول بهتون قرض بدم؟

گالیه: لطفا

پریولی: باشه به شما پول قرض می‌دم.

گالیه: خیلی ممنون، آندره‌آ کجاست؟ آندره‌آ؟ آندره‌آ؟

^۱ Beat. بیت در موسیقی به معنای ضرب و ریتم است!

آندره‌آ: بله آقای گاليله (وارد می‌شود).

گاليله: برو دو تا عدسی از عینک‌ساز بگیر بردار بیار.

(آندره‌آ می‌رود).

پریولی: من برای این خدمت رسیدم که درمورد تقاضای افزایش دست‌مزد شما به اون مبلغ B مطلبی عرض کنم.

گاليله: بگید خیلی خوشحال می‌شم بشنوم.

پریولی: باید به شما بگم که من نمی‌تونم، تقاضای شما رو توی دانشگاه به تصویب برسونم، چون همونطور که خودتونم در جریان هستید، ریاضیات متأسفانه مشتاقان چندانی نداره، و خوب قاعدتاً عده‌ی زیادی رو هم به دانشگاه جلب نمی‌کنه، البته این به این معنی نیست که ما قدر ریاضیات رو ندونیم، نه ابداً، اما خب ریاضیات برای ما به اندازه‌ی فلسفه و الهیات مهم و ضروری نیست، ولی اینو خوب می‌دونیم که برای اهل فنش مثل شما می‌تونه بی‌نهایت هم لذت‌بخش باشه.

(گاليله كاملا ناگهانی به هم می‌ریزد.)

خانم سارتی: آقای گاليله ...

گاليله: چیزی نیست خانم سارتی، شما برید دنبال آندره‌آ (سارتی می‌رود.) اما آقای عزیز زندگی من و تحقیقات بنده با مبلغ a در ماه نمی‌گذره.

پریولی: خب شما می‌تونید به شاگردهای خصوصی درس بدید.

گاليله: ...

پریولی: یعنی آقای گاليله می‌خواید بگید با حسن شهرتی که شما دارید شاگرد خصوصی ندارید؟

گاليله: دارم آقای پریولی، دارم، زیاد از حد هم دارم طوری که دیگه وقت برای مطالعات خودم باقی نمی‌مونه.

چون من همش دارم یاد می‌دم و یاد می‌دم، پس کی می‌تونم یاد بگیرم؟ البته حیف که من مثل اساتید

فلسفه عقل کل نیستم. من نادانم، هیچی بلد نیستم. پس مجبورم سوراخ سمبه‌های علممو بگیرم و خودم

رفو کنم.

پریولی: فراموش نکنید آقای گاليله که اگه ما به اندازه‌ی بعضی از این شاهزاده‌ها دستمزد پرداخت نمی‌کنیم، اما در عوض آزادی تحقیقات رو پشتیبانی و تضمین می‌کنیم. در اینجا ما حتی وجود پروتستان‌ها رو به عنوان یک شنونده تحمل می‌کنیم و به اونا درجه‌ی دکترا می‌دیم. یه مثال خدمتون عرض می‌کنم، همین آقای کرومونی با وجود این که ثابت شد، ایشون افکار ضد مذهب رو ترویج می‌کنند، ما نه تنها به تفتیش عقاید تسلیمشون نکردیم بلکه با اضافه حقوق ایشون هم موافقت کردیم. برای همه‌ی مردم روشنه که در اینجا تفتیش عقاید معنایی نداره، تفتیش عقاید اینجا رنگی نداره. تفتیش عقاید اینجا حرفی برای گفتن نداره، برای شما که یک منجم هستید، این یعنی به نوعی شغلی دارید که مدتی داره به اعتقادات کلیسایی بی‌حرمتی می‌کنه، این مسئله باید خیلی مهم باشه.

گاليله: جوردانو برونو رو شما از همین جا تحویل دادید، چون هیئت کوپرنیکی رو تبلیغ می‌کرد. پریولی: ما ایشون رو تحویل ندادیم به این دلیل که هیئت کوپرنیکی رو تقلید می‌کرد، بلکه به این دلیل که ایشون مال اینجا نبود و اینجا کُرسی هم برای تدریس نداشت، اما اساساً به شما توصیه می‌کنم حرف مردی که در آتش سوزانده شده رو نزنید، چون با وجود تمام آزادی‌هایی که در اینجا وجود داره، به صلاح شما نیست حرف مردی رو که کلیسا علناً اونو کافر و مرتد اعلام کرده جار بزنید، حتی در همین جا، حتی در همین جا هم به صلاح شما نیست.

گاليله: شما به بهانه‌ی این که تفتیش عقاید همه‌جا آدم کشی و آدم سوزی می‌کنه، بهترین استادها رو با کمترین حقوق استخدام می‌کنید، که مثلاً از تفتیش عقاید حفظشون کنید.

پریولی: واقعاً بی‌انصافیه، ببینید آقای گاليله ما در مقابل علمی که شما ارائه می‌دید، به اندازه‌ای می‌تونیم پردازیم که بودجه‌ی ما اجازه می‌ده و البته این رو هم فراموش نکنید که آقایونی که برای شما دست می‌زنن و هورا می‌کشن، پولی از این بابت به دانشگاه ما نمی‌پردازند، که حداقل اینطوری بتونیم بخشی از ارزش‌های کار شما رو تلافی کنیم. پس قبول کنید که همین جا کار کنید و با همین شرایط کنار بیایید.

گاليله: (با تمسخر) آزادی تجارت، آزادی تحقیق، آزادی تحقیق و تجارت ... می‌فهمم.

پریولی: به نظر من رونق تجارت جمهوری ما موضوع قابل تحقیر و تمسخری نیست. به عنوان بازرس عالی دانشگاه طی این سال‌های طولانی، اصلاً نمی‌تونم با این لحن شما، البته اگه جسارت نباشه، با این لحن سبک و زنده‌ی شما درباره‌ی تحقیق موافق باشم. کافیه چشم‌هاتون را باز کنید و ببینید که در بعضی جاها چطور دانش و دانشمند زیر شلاق اسارت و بردگی زجر می‌کشه، خیلی جاها هست که جلد چرمی کتاب‌های قدیمی رو می‌برند و از اون شلاق درست می‌کنند، در عوض ببینید که ما در اینجا با چه شادی بی‌پایانی از افکار شما، حالا هرچند که به ظن خودتون جسورانه باشن، استقبال می‌کنیم. پس قبول کنید که همین‌جا کار کنید. اینجا کسی مزاحم شما نیست، کسی مراقب شما نیست آقای گاليله.

گاليله: بله ...

پریولی: و اما اون چه که به مسئله‌ی مالی قضیه مربوط می‌شه، خب بازم اپلیکشن‌هایی برای گوشی‌های اندرویدی طراحی کنید.

گاليله: آقای پریولی ... آقا بی‌فایده است.

پریولی: چطور؟ شما به چیزهایی که این‌جور نظر مقامات عالی را جلب کرده و اونقدر پول درآورده بی‌فایده می‌گید؟

گاليله: بله بی‌فایده می‌گم، خیلی معذرت می‌خوام.... (کمی تامل می‌کند). ببینید آقای پریولی شاید یه دونه از اون اپلیکشن‌ها که خواستید براتون ساختم ... شاید.

پریولی: شما واقعاً مرد نازنینی هستید آقای گاليله. البته گه‌گاه چطور عرض کنم کمی ناراضی هم هستید.

گاليله: درسته آقای پریولی برای همین شما اگر ذره‌ای عقل داشتید، باید به من دستمزد بیشتری می‌دادید چون من از خودم ناراضی هستم، ولی شما کاری می‌کنید آقای عزیز از شما هم ناراضی باشم. شما پوزه‌ی گاو خرمن‌کوب رو می‌بندید. ببینید من الان n سالم شده و هنوز هیچ کاری نکرده‌ام که ...

پریولی: (بی‌توجه حرف گاليله را قطع می‌کند) خیلی ممنون، وقت بخیر آقای گاليله ...

(گاليله در مانده است، اندکی بعد آندره‌آ وارد می‌شود)

گاليله: چرا سیب رو نخوردی؟

آندره‌آ: به خاطر این که می‌خواستم به مادرم نشون بدم که زمین می‌چرخه.

گاليله: آندره‌آ در مورد نظریاتمون با هیچ کس صحبت نکن. مقامات عالی قدغن کردن.

آندره‌آ: عه، ولی نظریاتمون که درستن!

گاليله: به هرحال مقامات عالی هستن و می‌تونن قدغن کنن. در ضمن حرف‌های کوپرنیک فقط یه فرضیه است.

آندره‌آ: چیه؟

گاليله: فرضیه.

آندره‌آ: فرضیه چیه؟

۳

پریولی: (در یکی از دایره‌های انتهای صحنه در حال صحبت با تلفن همراه، گاليله و ساگردو روبروی هم در دو طرف میز نشسته‌اند و گاليله کاملاً عصبی لیوان چایی را با قاشق هم می‌زند) یک بار دیگه صفحه‌ای از صفحات طلایی کتاب بزرگ هنر و علم، قرار است که به دست ما ورق بخورد. دانشمندی که شهرت جهانی دارد وسیله‌ای را به شما و فقط و فقط به شما تقدیم می‌کند که ارزش تجاری فراوانی دارد و شما می‌توانید مطابق دلخواه خودتان آن را تکثیر و روانه‌ی بازار کنید. ضمناً قربان جهت اطلاعاتون باید عرض کنم که به کمک این وسیله ما می‌تونیم در زمان جنگ از نوع و تعداد نفرات دشمن، دو ساعت تمام زودتر از زمانی که اونا از وضعیت و تعداد نفرات ما مطلع می‌شوند آگاه بشیم و در نتیجه با آگاهی از قدرت آن‌ها می‌تونیم به میل خودمون تحقیق، جنگ و یا حتی فرار از صحنه جنگ را انتخاب کنیم. آقای گاليله از شما تقاضا می‌کند که اختراع ایشان را، و این گواه ابتکار و ادعای ایشان را از دست شاگردشان بپذیرید. آقای گاليله ...

گاليله: ...

پریولی: آقای گاليله ...

گاليله: ...

ساگردو: گاليله، می‌خوان باتو حرف بزنی، گاليله لج‌بازی نکن.... می‌خوان با تو حرف بزنی، گاليله.

آقای پریولی: من بعداً باهاتون تماس می‌گیرم. (می‌رود روی صندلی می‌نشیند و با عینک مشغول تماشا می‌شود)
گاليله: قول نمی‌دم بتونم مسخره‌بازی اینا رو تا آخر تحمل کنم. اینا فکر می‌کنن باز یه اسباب بازی پرمنفعت گیرشون اومده. اما ارزش این عینک خیلی بیشتر از این‌هاست.

ساگردو: چرا؟

گاليله: دیشب باهاتون ماه رو رصد کردم.

ساگردو: خب چی دیدی؟

گاليله: دیدم که ماه از خودش هیچ نوری نداره

ساگردو: یعنی چی؟

پریولی: گاليله از اینجا می‌شه استحکامات اونجا رو هم دید. نشستنتوی قایق دارن آفتاب می‌گیرند. اشتهاش باز شد.

گاليله: علم نجوم از هزاران سال پیش تا به حال درجا زده می‌دونی چرا؟

ساگردو: نه.

گاليله: برای اینکه منجم‌ها عینک نداشتند.

آقای پریولی: آقای گاليله، آقای گاليله، آقای گاليله، آقای گاليله.

ساگردو: داره تو رو صدا می‌کنه.

آقای پریولی: با این عینک خیلی خوب می‌شه دید یادم باشه به زنای خونم بگم دیگه روی پشت بوم حمام نکنن.

گاليله: تو می‌دونی کهکشان از چی درست شده؟

ساگردو: نه.

گاليله: ولی من می‌دونم. کهکشان از میلیون‌ها میلیون ستاره تشکیل شده.

سارتی: آقای گاليله.

گاليله: بله خانم سارتی.

سارتی: این شاگرد شما منو کلافه کرده همش می‌گه می‌خوام به آقای گالیله تبریک بگم.

(لودویکو بدون اجازه وارد می‌شود، با صدای بیت موسیقی رپ می‌خواند.)

لودویکو مارسیلی: میرسیم به عرش منو گالیله باهم.

می‌خواهیم به همه نشون بدیم سیاره چقدر _

گالیله می‌رسه به اون چیزی که می‌خواد

ولی نمی‌شه بدون لودو حقیقت عوض

تو کردی _ تلکسوپ اختراع... آها

اونا می‌دارن لای چرخن چوب زیاد _

ولی بشکن مرزا رو تو می‌تونی _ تو مرد روزای سختی نه آسونی

تو دانشمندی و من بچه پول دارم...

(گالیله عصبانی روی میز می‌کوبد، لودویکو ناگهان رپ خواندن را قطع می‌کند. زیر نگاه تند گالیله و ساگردو خارج می‌شود و

پشت سرش سارتی می‌رود.)

گالیله: دارم از خودم سؤال می‌کنم اصلاً با این عینک می‌شه نظریه‌ی خاصی رو ثابت کرد؟

ساگردو: فعلاً باید خودتو کنترل کنی گالیله.

پریولی: اون مبلغ B رو دیگه باید دیگه توی جیب خودتون حساب کنید گالیله.

گالیله: نظریه‌ای که درمورد ماه دادم تقریباً برام قطعیه.

ساگردو: حالا صبر کن گالیله... تو خودت می‌دونی، من فقط به قضاوت‌های عجولانه خوش بین نیستم.

پریولی: آقای گالیله.

گالیله: آقای پریولی شما با اون مبلغ B موافق هستید؟

پریولی: بدبختانه ما همیشه مجبوریم به بهانه‌ای برای این آقایون بتراشیم تا بتونیم مختصر پولی، برای اهل

علم دست و پا کنیم. به علاوه اگر غیر از این باشه دیگه مشوق و محرکی برای اهل علم باقی نمی‌مونه. ما به

این بهانه نیاز داریم. (به عینک اشاره می‌کند.)

(هر دو کنار هم، پشت میز در حال کار روی لپ‌تاپ.)

گاليله: چه توجیهی برای نقطه‌های روشن داری؟

ساگردو: هیچی.

گاليله: اینا کوهند.

ساگردو: کوه؟! تو یه ستاره؟!، اما این که نجوم ۲۰۰۰ ساله را منتفی می‌کنه گاليله.

گاليله: به نظر تو این نور از کجاست؟

ساگردو: نمی‌دونم.

گاليله: از زمین.

ساگردو: مزخرف می‌گی، زمین چطوری می‌تونه نور بده با کوه‌ها و جنگل‌هاش؟ یه جسم سرد.

گاليله: همون جوری که به ماه روشنایی می‌ده. چون جفتشون از خورشید نور می‌گیرن. بنابراین می‌تونن از

خودشونم نور بدن.

ساگردو: بنابراین هیچ تفاوتی بین ماه و زمین نیست؟

گاليله: ظاهراً که نه.

ساگردو: گاليله هنوز ده سال نشده که این‌جا یه مردی رو توی آتش سوزوندن، اسمشم جوردانو برونو بود.

اونم درست همین عقیده رو داشت.

گاليله: درسته، اونم همین عقیده رو داشت. ولی نگاه کن. ما داریم با چشم‌های خودمون نگاه می‌کنیم. ببین

تفاوتی بین زمین و ماه نیست. بهت قول می‌دم بشریت توی دفاتر خودش یادداشت می‌کنه، آسمان منتفی

شد.

ساگردو: وحشتناکه، وحشتناکه، وحشتناکه این خیلی وحشتناکه گاليله.

گاليله: تازه من یه کشف دیگم کردم که شاید از این وحشتناک‌تر باشه.

(پریولی بسیار عصبانی وارد می‌شود.)

پریولی: آقای گالیله.

گالیله: آقای پریولی.

ساگردو: آقای پریولی.

پریولی: آقای گالیله.

گالیله: آقای پریولی، آقای پریولی.

پریولی: آقای گالیله.

پریولی: گالیله تو می تونی همین الان اون عینک مسخره رو دور بندازی. به درد هیچی نمی خوره.

گالیله: چطور؟!

پریولی: می تونم با شما تنها صحبت کنم؟!

گالیله: هر چیزی که من می تونم بشنوم، آقای ساگردو هم می تونم بشنون.

پریولی: اما شاید براتون چندان خوش آیند نباشه که ایشونم باخبر بشن که چه اتفاقاتی افتاده، متاسفانه

اتفاقی که افتاده رو اصلاً نمی شه باور کرد.

گالیله: راحت باشید، آقای ساگردو عادت دارن کنار من با مسائل باورنکردنی کنار بیاین.

پریولی: می دونی! وسیله ای که شما محصول تحقیقات مداوم خودتون می دونید رو الان می شه کنج هر گوشه

و خیابون خرید، اونم ارزون و بی قیمت؟ همین الان یه کشتی توی اسکله داره a تا از اینا رو خالی می کنه.

گالیله: جدی؟

پریولی: من علت این خونسردی شما رو نمی فهمم.

ساگردو: شما از چی نگرانید؟ باید خدمتتون عرض کنم که آقای گالیله، همین چند روز گذشته اکتشافاتی رو

در دنیای ستاره ها انجام داده که همه چیز رو از ریشه عوض می کنه. شما خودتون رو ناراحت نکنید پریولی

عزیز. گوگل، خودتون توی گوگل می تونید سرچ کنید آقای پریولی.

پریولی: توی گوگل سرچ کنم؟... خیلی ممنون. برای من همین اکتشاف کافیه که کشف کردم، من اون کسی

هستم که به وسیله ای این اشغال حقوق آقای گالیله را دوباره کردم. آقایون نمایندگان ما امیدوار بودند،

مالکیت عینکی رو به دست بیارن، که در هیچ جای دیگه ساخته نشده و البته اگه هنوزم متوجه نشدن که کامل تر شده همین دستگاه رو که تازه ۷ برابر هم بزرگ تر می کنه، کنج هر گوشه و خیابان می شه از هر دست فروشی به قیمت یک دونه نون قندی خرید صرفاً به تصادف محضه.

ساگردو: البته پریولی عزیز، من نمی تونم درباره ی ارزش تجاری این دستگاه اظهار نظر کنم، اما از نظر فلسفی که نگاه می کنی بسیار زیبا و قشنگه.

پریولی: از نظر فلسفی؟ آقای عزیز، آقای گاليله ریاضی دان هستن، به فلسفه چیکار دارن؟ ببینید آقای گاليله شما قبلا اختراع های خیلی خوبی داشتید که هنوزم، همه از کاراتون رضایت دارن، اونوقت مگه ممکنه که توقع به همچین فریب کاری از شما داشته باشن؟

گاليله: انقدر تند نرو پریولی. ما باید برای آسمان ساحت مطمئنی بسازیم که راهنمای کشتی رانی باشه، و حالا به کمک همین عینکی که جنابعالی بهش می گی...

پریولی: دست بردار ... من از این حرفا زیاد شنیدم. به هر حال تو، آقای گاليله به پاس محبت های من، از من سواستفاده کردی. از این به بعد از من به عنوان یه بازرس دولتی یاد می کنن، که با یه عینک مسخره ی بی ارزش خودشو رسوای عام و خاص کرده.

گاليله: (می خندد.)

پریولی: تو حق داری بخندی... تو پول خودتو گرفتی، گذاشتی توی جیب، ولی من بهت می گم که از این حقه بازیت عقم می گیره. (پریولی می رود.)

گاليله: (می خندد) می گه از جایی که توش نشه کاسبی کرد عقمش می گیره.

ساگردو: گاليله، تو ... از این عینک ... خبر داشتی؟

گاليله: بهتره برگردیم سر کارمون.

ساگردو: گاليله تو از این عینک خبر داشتی؟

گاليله: گفتم برگردیم سر...

ساگردو: دارم ازت سوال می کنم؛ از این عینک خبر داشتی؟

گاليله: خبرداشتم... ولي من براي اين احمقا عینکی ساختم که سگش به تمام عینکای اونجایی می‌ارزه، تازه خودت دیدی پریولی دائماً تو خونهی ماست و داره از من مراقبت می‌کنه، ویرجینیا دخترمم، جهیزیه می‌خواد. ساگردو، اینا حتی به اندازه کسایی که براشون شیر می‌آرن هم به من حقوق نمی‌دن. همش یه مشت خاک ذغال برای ۴ تا درس ریاضی، منم خرج دارم. ولی اگر فقط چندسال فرصت داشته باشم، می‌تونم همه‌چیز رو ثابت کنم. حالا می‌خوام بهت یه چیز جدید نشون بدم.

ساگردو: گاليله، خواهش می‌کنم بس کن.

گاليله: می‌خوام بهت یکی از راه‌های درخشان و شیرینی رنگ کھشکان رو نشون بدم. نگاه کن، بگو از چی ترکیب شده؟

ساگردو: (عینک را می‌زند، به آسمان نگاه می‌کند.) ستاره‌س، بی‌نهایت ستاره.

گاليله: همه‌ی اینا برای خودش دنیاهايه، دنیاهاي عجيب و غريب. قربانی تفتیش عقاید این ستاره‌ها رو ندیده بود، اما منتظرشون بود.

ساگردو: گاليله، به فرض این‌که زمین ما یه ستاره باشه، اما هنوز راه درازی تا تأیید گردش زمین به دور خورشید وجود داره. هیچ ستاره‌ای تو آسمون نیست که ستاره‌ی دیگه‌ای دورش بچرخه، ولی...

گاليله: درسته. منم توی همین فکرم از دو روز پیش. ساگردو اینجا رو نگاه کن. این مشتری. کنارش رو ببین. چهار تا ستاره‌ی کوچک‌تر دیگه که فقط با عینک دیده می‌شن. دیشب دیدمشون.

ساگردو: گاليله.

گاليله: فقط وضعیتشون رو ثبت نکردم.

ساگردو: گاليله.

گاليله: بله.

ساگردو: چندتا ستاره دیدی؟

گاليله: ۴ تا.

ساگردو: ولی این فقط ۳ تا ستاره‌س؟

گاليله: چي؟

ساگردو: نگاه کن این فقط ۳ تا ستاره‌س؟

گاليله: (گاليله عينكي بر مي‌دارد و به آسمان نگاه مي‌کند). پس ستاره‌ي چهارمي کجاست؟

ساگردو: کجاست؟

گاليله: ساگردو اون لپ‌تاپ رو بردار حساب کن بين اون ستاره چهارمي کجاست؟

ساگردو: فک کنم طبق نظريه تو از این طرف به این طرف حرکت کرده باشه.

گاليله: پس ديگه شكي نيست که ستاره چهارمي فقط رفته پشت مشتري. يعني مشتري ستاره‌ي ثابتيه که

ستاره‌هاي ديگه به دور اون مي‌چرخن.

ساگردو: پس اون فلک بلورين که به مشتري چسبيده شده چي مي‌شه؟

گاليله: مسئله همينه. (شروع به چرخيدن بر روی دايره‌ها مي‌کند). اگه ستاره‌هاي ديگه‌اي باشن که به دور زمين

بچرخن، فقط یک نظريه باقي مي‌مونه ... (فريادزنان و پراز هيجان) اونم اينکه در آسمان هيچ تکیه‌گاهي نيست.

ساگردو: آروم باش، تو توي فکر کردن عجله مي‌کنی گاليله.

گاليله: آندره‌آ، آندره‌آ، آندره‌آ، آندره‌آ.

ساگردو: گاليله.

گاليله: آندره‌آ.

گاليله: چيه؟

ساگردو: چرا ديونه‌بازی درمياری؟

گاليله: حقيقت پيدا شد... مي‌خواي بايستي من رو نگاه کنی؟

ساگردو: تو به کلی عقلت رو از دست دادی. مي‌دونی اگه این چيزی که مي‌بینی حقيقت داشته باشه چه

بلایي سرت مي‌آد؟ مي‌خواي ميكروفون برداری، توي کوچه و بازار جار بزنی که يه خورشيد ديگه‌اي هم

هست؟ يه سياره‌هاي ديگم هستن که دور خورشيد مي‌چرخن؟

گاليله: بله و اونجوری که همه فکر مي‌کنن، این کهکشان عظيم دور زمين فسقلى ما نمی‌چرخه .

ساگردو: یعنی تو می‌خواهی بگی همه‌ی اینا ستاره‌س؟

گاليله: معلومه.

ساگردو: پس خدا کجاست گاليله؟

گاليله: منظورت چیه؟

ساگردو: خدا کجاست؟

گاليله: خدا اون بالا نیست. تازه اگر موجوداتی باشن که بخوان خدا رو پیدا کنن روی زمین ما پیداش نمی‌کنن.

ساگردو: منو نییچون ازت سوال کردم که خدا کجاست؟

گاليله: من فیزیکدانم.

ساگردو: قبل از هر چیزی تو انسانی و می‌خوام بدونم توی تفکر دنیوی تو خدا کجاست؟

گاليله: چرا عقلت رو بکار نمی‌اندازی؟ خدا، تو وجود توئه، خدا تو وجود منه، خدا تو کهکشانه... سارتی، خانم سارتی.

ساگردو: گاليله، گاليله... همون حرفی که جروردانو برونو می‌زد. به همین دلیل زنده سوزوندنش.

گاليله: سارتی، خانم سارتی، سارتی.

ساگردو: گاليله.

گاليله: چیه؟

ساگردو: تو سال‌ها با صبر و حوصله هیئت بطلمیوسی که مورد حمایت کلیسا بود رو به صدتا دانشجو تعلیم می‌دادی حالا چی شده که ...

گاليله: چون نمی‌تونستم چیزی رو ثابت کنم.

ساگردو: فکر می‌کنی فرقی می‌کنه؟

گاليله: خيلى فرق مى‌كنه؟ خوب گوش كن. من به خدا ايمان دارم. به انسان هم، اعتقاد دارم. يعنى به تحصيل انسان اعتقاد دارم. اگه اين اعتقاد رو از من بگيرن من حتى يه روزم نمى‌تونم از تخت خوابم تكون بخورم.

ساگردو: حالا تو هم به حرف من گوش كن. من به عقل بشر اعتقاد ندارم. سال‌ها نگاه كردن به رفتار بشر به من ياد داد كه اونا با عقل و اندیشه و عدالت ميونه‌اي ندارن. دم سرخرنگ يك ستاره‌ي دنباله دار رو نشونشون بده و ترس را به جونشون بنداز، اونوقت همچين فرار مى‌كنن كه پاشون به پس كلشون بخوره. ولي اگه حرف منطقي بزني و صدتا دليلم بياري فقط مسخرت مى‌كنن. گاليله: اين تهمته، دروغه.

ساگردو: چطور مى‌خواي حيله‌گري رقت‌انگيز اونا رو با عقل اشتباه بگيري؟
گاليله: من از حيله‌گري اونا حرف نمى‌زنم. من از عقل اونا صحبت مى‌كنم. چون موقع فروش گنجشك رو رنگ مى‌كنن و جاي قناري مى‌فروشن، ولي موقع خريد كه پيش مياد به قناري مى‌گن گنجشك. اين از عقلشونه.

سارتى: (صدای سارتى.) بله، بله آقاى گاليله. بله!

گاليله: حالا بهت ثابت مى‌كنم.

(سارتى وارد مى‌شود.)

سارتى: چه خبره اول صبح خونه رو گذاشتيد روسرتون؟

گاليله: خانم سارتى آندره‌آ كجاست؟

سارتى: آندره‌آ خوابه.

گاليله: بيدارش كنيد لطفا.

سارتى: بيدارش كنم؟

گاليله: بله.

سارتى: حدس مى‌زنم، هرچي هست زير سر اين ماسماسكاتونه‌ها.

گاليله: خانم سارتي بشينيد، بشينيد.

سارتي: وا (مي نشيند).

گاليله: يه سوال دارم در مورد آسمونا. به نظر شما بزرگه بايد دور کوچيکه بگرده، يا اين کوچيکس که بايد دور بزرگه بگرده؟

سارتي: عه... خب اين که معلومه آقاي گاليله. من براي شما غذا درست مي کنم، يا شما براي من؟
گاليله: شما براي من.

سارتي: بله. به خاطر اينکه شما درس خونديد و مي تونيد مُزد بديد.

گاليله: صبح بخير خانم سارتي ... صبح بخير.

سارتي: صبح بخير (بلند مي شود و مي رود). اگه يه وقت سوالی داشتيد، حتما بازم صدام کنيد.

گاليله: به نظر من اينجور افراد تشنه ی حقيقتن.

ساگردو: گاليله ازت خواهش مي کنم که به اونجا نرو.

گاليله: چرا نرم؟

ساگردو: چون اونجا کشيش ها حکومت مي کنن.

گاليله: توی دربار اونجا دانشمندان بلندآوازه زيادن.

ساگردو: خودتم خوب ميدونی که همشون نوکرهای دربارن.

گاليله: پس گردنشونو مي گيرم، تا توی عينک منو نگاه کنن. ساگردو يادت نره اگه حقيقت اينقدر ضعيفه که نمي تونه از خودش دفاع کنه، پس ما بايد دست به حمله بزيم.

ساگردو: باشه دوست عزيزم. مي بينم که تصميم خودت رو گرفتي. ولی گوش کن، شبی که انسان، حقيقت

رو کشف کنه شب بدبختی اونه. مگه ممکنه صاحبان قدرت کسی رو که از حقيقت آگاه شده آزاد بذارن؟ تو

فکر مي کنی وقتی به پاپ بگی اشتباه مي کنه، مي گه چشم؟، تو راست مي گی؟ دفترچشو در مياره يادداشت

مي کنه آسمان منتفی شد؟ تو مي خواهی حقيقتو بذاری توی جيبتو عينکتو بگيري دستت، علناً خودتو بندازی

توی دام. تو که توی مسائل علمی انقدر شکاک و ديرباوری، به محض اينکه يه ابداع باعث آسون شدن

کارهای علمیت می‌شه، مثل بچه‌ها زود باور می‌شی؟ گاليله الان که عینکتو زده بودی و ستاره‌های جدید رو نگاه می‌کردی، تو رو روی شعله‌های آتش دیدم. و وقتی می‌گفتی به دلیل و منطق معتقدی، بوی گوشت سوخته به مشامم خورد. دوست عزیزم من علم رو دوست دارم ولی تو رو بیشتر. ازت خواهش می‌کنم که به آنجا نرو.

گاليله: اگر قبولم نکنن میرم.

۵.

(روی دایره‌ی انتهایی، گاليله و سارتی. در مرکز، پروفیسور و کشیش ۱ پشت میز و جلوی آنها ظرفی پر از سیب است، که تا انتهای صحنه، پروفیسور همه را بسیار چندانش آور می‌خورد. در گوشه‌ی چپ جلوی صحنه آندره آ ایستاده است.)

سارتی: آقای گاليله.

گاليله: خانم سارتی.

سارتی: از وقتی که اومدید اینجا دیگه دولاً و راست شدنو مجیز گفتنم ته نداره. تموم مردم شهر از این کوفتی‌های جنابعالی استفاده می‌کنن، اونوقت گند و کثافت هاشونو من بدبخت باید جمع کنم. این چیزا بی‌فایده‌اس آقای گاليله. اگه توی این کوفتی‌های جنابعالی یه چیزهایی بود، این آقایون کشیش‌ها زودتر از همه می‌فهمیدن.

گاليله: چشم خانم سارتی، چشم. شما بفرمایید.

سارتی: آقای گاليله اینجا راه نرید و همه چیز رو کثیف ...

گاليله: چشم، چشم، چشم.

(به سمت دایره‌ی مرکزی می‌رود، روی میز سه لپ‌تاپ است)

خیلی خوش آمدید آقایون، همین‌طور که مستحضر هستید ما منجمان از مدتی پیش توی محاسباتمون دچار مشکلات لاینحلی شدیم. به این معنا که ما از اعتقادات کهنی پیروی می‌کنیم که ...

کشیش ۱: ها ها ها ها ها ها (به تمسخر می خندد.)

گاليله: ... که گرچه با فلسفه یکی هستند، اما بدبختانه با واقعیت کاملاً در تضاد هستند. خواهش می کنم توی لپ تاپ هاتون رو نگاه کنید. ببینید مثلاً سیاره ی زهره باید یه چنین مداری رو طی کنه. خب به فرض اگر ما این حرکات رو قبول کنیم، باز نمی تونیم حرکت بعدی ستاره ها رو پیش بینی کنیم. یعنی جاهایی که قاعدتاً باید باشند نیستند، ولی خب من فکر می کنم این تغییر مکان ها در مورد ستاره های کوچکی که من اخیراً در کنار ژوپیتتر کشف کردم مصداق کاملی داشته باشه. خواهش می کنم عینک من رو به چشمتون بزنیند و نگاه کنید جناب پروفیسور.

کشیش ۱: ها ها ها ها ها ها (به تمسخر می خندد.)

پروفیسور: می ترسم قضیه به همین سادگی هم نباشه استاد گاليله. پیشنهاد می کنم قبل از اینکه اون عینک معروف شما رو ملاحظه کنیم، اگر موافق باشید یه بحث مختصری رو شروع کنیم.

گاليله: حتما، حتما، حتما.

پروفیسور: موضوع بحث اینه که آیا اصلاً یه همچین ستارگانی می تونن وجود داشته باشن؟

گاليله: فکر می کنم اگر با عینک نگاه کنید کاملاً متقاعد بشید.

کشیش: البته ... حتما، بدون شک، تو می دونی که از نظر قدما، اولاً هیچ ستاره ای وجود نداره که دور محوری جز زمین بچرخه. ثانیاً ستاره ای هم وجود نداره که تو آسمان نقطه ی اتکایی نداشته باشه.

گاليله: بله.

کشیش: بله.

پروفیسور: ببینید آقای گاليله، من بدون اینکه بخوام از امکان وجود همچین ستارگانی که جناب استاد ریاضیات، احتمالاً در موجودیتش تردید داره صحبتی کنم، میل دارم در کمال فروتنی به عنوان یک پروفیسور این سوال رو مطرح کنم، آیا اساساً وجود اینها لازم هستند؟ آریستو دیمنیستو ...

گاليله: خواهش می کنم به زبون خودمونی صحبت کنید، آندره آی من لاتین بلد نیست.

پروفیسور: آندره آی؟

گاليله: آندره آ.

پروفيسور: مگه اهميتي داره؟

گاليله: بله پروفيسور.

كشيش: ها ها ها ها.

پروفيسور: يه بچه كارگر ...

گاليله: خيلي معذرت مي خوام. ولي من اصرار دارم ... خيلي معذرت مي خوام ...

پروفيسور: پس در اين صورت شكوه و رونق استدلال از بين مي ره.

گاليله: لطفا.

پروفيسور: ااااه ... اون صورت فلكي با اون گنبدهاي مينايي و سحابي شمس ... چنان زيبا و منظم كه از بهم

ريختن اونا بايد دست برداريد آقا ...

گاليله: پروفيسور خواهش مي كنم با چشماي خودتون اين سياراتي كه هم غير ممكن و هم غير ضروري رو

بينيد.

كشيش ۱: اگه اين دستگاه تو چيزي رو نشون مي ده كه نمي تونه وجود داشته باشه، پس دستگاه قابل

اعتمادی نیست.

گاليله: منظورتون چيه؟

كشيش ۱: گاليله، خيلي خوب بود اگه تو اون دلایلي رو براي ما ذكر مي كردي كه باعث شدن تو تصور كني

در عالي ترين فلک و افلاك آسمان، ستارگاني بدون اتكا به جايي در حر كتنند.

پروفيسور: دلایل آقای گاليله، دلایل.

گاليله: آقايون، وقتي يه نظر به ستاره ها و يادداشت هاي من همه چيز رو ثابت مي كنه، ديگه دلایل يعني

چي؟ خيلي معذرت مي خوام پروفيسور، خيلي معذرت مي خوام، ولي واقعا بحث ما داره كمي به بيراهه مي ره.

كشيش ۱: اگه مطمئن بودم بيشتر از اين عصباني نمي شدي، عرض مي كردم چيزي كه توي دستگاه توست

با اون چيزي كه توي آسمونه يكي نيست آقا.

پروفسور: مؤدبانه‌تر از این نمی‌شه گفت آقا.

گاليله: شما داريد به من تهمت حقه بازی می‌زنيد؟

کشيش ۱: اين دستگاه تو، چه فرزند تو باشه، چه فرزند خوندت، خيلي ماهرانه ساخته شده، شکی نيست.

پروفسور: ما اطمینان داریم آقای گاليله، که چه شما و چه هرکس ديگه‌ای جرات نداره، ستاره‌ها رو به جز

اونی که پاپ اعظم ترسيم کرده ترسيم کنه، که در صحت آن کوچکترین تردیدی باشه آقا.

(آندره‌آ عصبانی به سمت ميز حمله می‌کند.)

گاليله: (با صدای بلند او را نگه می‌دارد.) آندره‌آ.

سارتی: (تقریباً هم‌زمان سارتی هم ناراحت به سمت دایره‌ی مرکزی می‌آید، گاليله او را هم منع می‌کند.) خدمت اینا ...

گاليله: چیزی نيست خانم سارتی، آندره‌آ.

آندره‌آ: تو يه احمقی، احمق (خارج می‌شود).

پروفسور: ها ها ها بچه‌ی بیچاره.

کشيش: ها ها ها بچه‌ی بی‌نوا.

سارتی: آندره‌آ، آندره‌آ (به دنبال او می‌رود).

کشيش ۱: چرا خودت رو معطل می‌کنی گاليله؟ (به پروفسور) بالاخره دير يا زود گاليله بايد با حقيقت آشنا

بشه. اين سياره‌های ژوپيتر که تو ادعا می‌کنی گنبدهای بلورين رو می‌شکنن. مطلب خيلي سادس.

گاليله: پس بذاريد خيالتون رو راحت کنم، اصلاً کاسه‌های بلورين وجود ندارن آقای عزيز.

پروفسور: هرکتاب دبستانی رو ورق بزنی نوشته وجود دارن آقای عزيز.

گاليله: کتاب‌های دبستانی تون رو عوض کنید پروفسور.

کشيش ۱: ها ها ها ها.

پروفسور: به هرحال بنده و همکار بنده به هيچ قدرتی، به هيچ قدرتی، جز قدرت ارسطوی الهی اتکایی

نداريم آقا.

گاليله: پروفيسور اعتقاد و احترام به ارسطو به مطلبه، اما حقيقتي كه مي‌شه با چشم ديد به مطلب ديگس.
خواهش مي‌كنم به چشم‌هاتون اطمينان كنيد.

كشيش ۱: شايد اين حرف از نظر تو كهنه و قديمي بياي، ولي من عادت دارم كه آثار ارسطو رو با چشمام
بخونم و به چشمام هم اعتماد مي‌كنم آقا.

گاليله: من هم عادت دارم ببينم اساتيد تمام دانشكده‌ها چشم‌هاشون رو روي حقايق بستن و طوري وانمود
مي‌كنن كه انگار هيچ خبري نيست، ببينيد آقا يون من عينك‌هام رو دراختيار همه مي‌گذارم تا اين چيزها رو
ببينن، اما همه‌ي حرف‌هاي ارسطو رو تحويل من مي‌دن. اون بابا عينك نداشت.
كشيش ۱: درسته نداشت.

پروفيسور: بس كن ديگه گاليله ... (به كشيش ۱) ميشنوي چي مي‌گه؟ مي‌شنوي؟ (به گاليله) حالا خوب به
حرفاي من گوش كن گاليله، اگه قرار باشه به ارسطو، قدرتي كه هم علماي باستان هم پدران بزرگ كليسا،
اونو به رسميت شناختند اهانت بشه و به لجن كشيده بشه، به نظرم ادامه‌ي اين بحث ديگه بيخوده، نه؟ من
يه نفر كه ديگه حاضر نيستم توي بحث غير علمي شركت كنم آقا، مي‌فهمي كه ...

گاليله: پروفيسور بخت با من يار بود تا وسيله‌ي تازه‌ي بدستم بيفته كه بتونم آسمان رو ذره‌ي از نزديك‌تر
تماشا كنم. خواهش مي‌كنم از اين تصادف استفاده كنيد.

پروفيسور: نمي‌دونم اين بازي قراره ما را به كجا بكشونه؟

گاليله: فكر مي‌كنم ما مردان اهل علم نبايد نگران اين باشيم كه حقيقت ما را به كجا مي‌بره؟

پروفيسور: حقيقت ممكنه ما رو به جاهاي عجيب و غريبي برسونه گاليله.

كشيش: اوهوم.

گاليله: ببينيد پروفيسور، طي اين شب‌ها در سرتاسر اينجا عينك‌ها متوجه آسمونه. اين حركت چندتا ستاره‌ي
بي‌اهميت و بي‌ارزش در آسمون پهناور ما نيست كه مردم اينجا رو گوش به زنگ كرده، بلكه اين تشويش از
اونجا مي‌آيد كه در اعتقادات مردم رخنه ايجاد شده. ببينيد شما اساتيد بايد از اين فرصت استفاده كنيد و
ضرباتي بزنيد تا اين نظريه‌هاي قديمي زودتر فرو بريزن. طي تحقيقات علمي و كار در همين جا با مردان

فنی، تماس روزانه داشتم. اونا اغلب بی سوادن و فقط به شهادت ۵ حسشون اعتماد می کنن، ولی نگران این نیستن که این شهادت اونا رو به کجا می بره.

پروفسور: عجب.

گاليله: بله پروفسور.

پروفسور: پس با چیزایی که اینجا شنیده ام، دیگه شکی ندارم استاد گاليله باید طرفدارای خودش رو توی کارگاه های کشتی و بین کارگرهای کشتی پیدا کن.

کشیش ۱: ها ها ها ها.

پروفسور: بس کن، درنهایت تاسف باید به عرضتون برسونم، این گفت و گوی خیلی خیلی آموزنده، خیلی طولانی شده.

(با عصبانیت خارج می شوند، سارتی وارد می شود.)

گاليله: فقط کافی بود توی عینک منو نگاه کنن.

سارتی: نگران نباشین آقای گاليله. این درسته که کارهای شما زندگی من و پسر من رو تباه کرده، اما حقیقت این که حس می کنم شما درست می گید و اگه من بی سواد حس می کنم اونا حتما به صورت علمی می دونن که شما درست می گید. اما به نظرم باید حتما به کلیسا اعتقاد داشته باشیم و گرنه عذاب بدی رو باید تحمل کنیم توی جهنم.

گاليله: (بی توجه به حرف سارتی) پس چرا رفتن؟

سارتی: چون حقیقت ترسناکه. و شک نکنید از کلاویوس سرمنجم اعظم کلیسا می خوان که در مورد حرف های شما تحقیق کنه.

۶.

(گاليله، ساگردو، سارتی، آندره آ دور میز نشسته اند. همه مسخ شده، هر کدام به جایی خیره شده اند و کاملا خشک و مکانیکی حرف می زنند. در روی تمام سکوها گویا افرادی مرده در حال حرکت هستند و چند نفری بر زمین می افتند. یک نفر، ماسک

ترسناکِ نیمه‌ای بر صورت دارد. با لباسی نزدیک به لباس کلیسایی. دست‌ها به جلو کشیده و در طول صحنه حرکت می‌کند، انگار که روح است.)

گاليله: ساگردو اینجا چیکار می‌کنی؟

ساگردو: توی شهر طاعون اومده.

گاليله: طاعون؟ سارتی.

ساگردو: از امشب کلیساها رو می‌بندن. می‌گن توی شهر دو نفر مُردن، سه نفرم توی بیمارستان دارن می‌میرن.

گاليله: بازم مثل همیشه تا آخرین لحظه همه‌چیز رو مخفی کردن. سارتی، سارتی.

سارتی: بله آقای گاليله؟ آقای ساگردو طوری شده؟

گاليله: طاعون، طاعون.

سارتی: طاعون؟ من وسایل رو جمع می‌کنم.

گاليله: چیزی جمع نکنید، فقط برید و سوار ماشین شید.

آندره‌آ: آقای گاليله، آقای گاليله.

سارتی: آندره‌آ برو بیرون.

آندره‌آ: چرا؟

سارتی: طاعون ...

آندره‌آ: طاعون دیگه چیه؟ من یه فرضیه دارم ...

گاليله: آندره‌آ فقط برو.

ساگردو: صبر کنید گاليله حاضر شه.

سارتی: آقای گاليله شما حاضرید؟

گاليله: شما برید و سوار ماشین شید، منم الان می‌آیم.

ساگردو: ما بدون تو جایی نمی‌ریم. بسه ... باید بیای، جمع کردن کتاب‌های تو هیچ وقت تمومی نداره.

گاليله: چرا نمی فهمید؟ طاعون شوخی بردار نیست. برید سوار ماشین شید ... (با خودش) لعنتی، لعنتی، لعنتی، لعنتی.

سارتی: آقای گاليله، راننده ديگه نمی خواد صبر کنه؟

گاليله: خانم سارتی فکر می کنم من نباید پیام می بینی که یادداشت های سه ماه آزرگار، که اگه دو روز وقت صرفش نکنم از بین می ره. این مرضم که همه جا هست.

سارتی: زودباش بیا بریم.

گاليله: نه.

سارتی: تو دیونه شدی.

گاليله: شما برید من هم پشت سرتون میام.

سارتی: تا یه ساعته ديگه هیچ کسی نمی تونه از این شهر بیرون بره. راننده الان می ره، من می رم نگهش دارم.

گاليله: شما برید خانم سارتی.

(همه از پشت صندلی ها بلند می شوند مسخ شده، خارج می شوند. گاليله ديگر مسخ نیست، آشفته همه جا راه می رود کاغذ هایش را همه جا می ریزد. کاملا عصبی)

الان؟؟؟ توی اوج این همه کار؟ چرا؟؟؟ طاعون مغز این همه آدم فسیل بس نبود؟ حالا به جوشونم افتاده؟ من نمی دارم این همه تلاش نابود و نیست بشه ... (کاغذهایش را جمع می کند، پشت میز مشغول کار می شود. سارتی وارد می شود. ديگر مسخ نیست.)

خانم سارتی اینجا چیکار می کنی؟ راننده الان بدون شما می ره.

سارتی: راننده رفت. مجبور شدن دخترتون ویرجینیا رو هم به زور با خودشون ببرن. توی شهر یه جایی هست که از بچه ها نگهداری می کنن. اگه من می رفتم کی برای شما غذا می پخت؟

گاليله: غذا می پخت؟ خانم سارتی فکر نکنید من دیونه شدم. نه. من دشمنان زیادی دارمو، برای اثبات مطالبم باید مدارک جمع آوری کنم.

سارتی: لازم نیست عذرخواهی کنید. کارتون عاقلانه نیست.

(گاليله در مركز صحنه مشغول كارست. صدای دويدن در روی دایره‌های دیگر به گوش می‌رسد، آندره فریادزنان گاليله را صدا می‌کند، روی دایره‌ها می‌چرخد و به مركز نزدیک می‌شود. به نزدیکترین دایره که می‌رسد گویی گاليله را نمی‌بیند و گاليله نیز آندره‌آ را نمی‌بیند. گاليله در خانه خود را حبس کرده است و آندره‌آ پشت درب است. مدام جای خود را عوض می‌کنند. در تمام صحنه مرد نقاب پوش صحنه قبل از پشت، مثل سایه‌ای سنگین با گاليله است و از کنار گردن گاليله دو دستش را روی قفسه سینه گاليله فشار می‌دهد، گاهی از گاليله جدا می‌شود و سرگردان در فضا می‌چرخد، گاهی به سمت صدای آندره‌آ می‌رود. بگذارید تماشاگر تصور کند سایه‌ای شوم بر سر گاليله سنگینی می‌کند.)

آندره‌آ: آقای گاليله. آقای گاليله.

گاليله: آندره‌آ.

آندره‌آ: آقای گاليله.

گاليله: آندره‌آ تو چطوری برگشتی اینجا؟

آندره‌آ: توی راه از ماشین پریدم پایین.

گاليله: الان رسیدی اینجا؟

آندره‌آ: صبح اومدم در زدم آقای گاليله، ولی شما در رو باز نکردید. می‌شه پیام تو؟

گاليله: نه ... برو کلیسا شاید مادرتم همون جا باشه.

آندره‌آ: دارم از همونجا می‌آیم آقای گاليله. نگذاشتن ببینمش، حالش خیلی بده، مریض شده.

گاليله: تو سه روزه که از اینجا رفتی آندره‌آ، همه‌ی راه رو پیاده اومدی؟

آندره‌آ: همشو دويدم آقای گاليله. می‌خوام بیایم تو.

گاليله: خیلی خب. آروم باش آندره‌آ. توی این چند روز که نبودى خیلی چیزها کشف کردم. دلت می‌خواد

بدونى چیا؟

آندره‌آ: چی؟

گاليله: خوب گوشات رو باز کن و گرنه نمی‌فهمی. يادت مياد سياره زهره رو بهت نشون دادم؟ يادت هست؟

آندره‌آ: (آندره‌آ تحت فشار است و گریه می‌کند.) بله يادمه.

گاليله: زهره م مثل ماه مي مونه آندره. من، هم به صورت قرص كامل ديدمش، هم هلال.

آندره: آقاي گاليله. مامانم خوب مي شه؟

گاليله: (گاليله سكوت مي كند و بغض مي كند. مرد نقاب پوش، كاملا روي گاليله مسلط است.) اگه من نمونده بودم اين اتفاقا نمي افتاد آندره.

آندره: خب حالا كه مونديد، حداقل ديگه حرف هاتون رو باور مي كنن، مگه نه؟

گاليله: من ديگه تمام دلایلم رو جمع كردم آندره. اين وضعيت كوفتي تموم شه مي رم و ثابتشون مي كنم آندره. (هر دو گريه مي كنند، با چرخشي در صحنه روبروي هم قرار مي گيرند، انگار گاليله درب را باز كرده است.) كله پوك برو نقشه عطارد رو برام دوباره پيدا كن، گمش كردم.

آندره: چشم.

.۸

(كشيش اعظم در وسط نشست، به حالت تمسخر مي خندد. پريولي تا انتهاي صحنه پشت سر او ايستاده است. اطراف او در دايره هاي ديگر كشيش ها و پروفيسور ايستاده اند. گاليله سمت چپ، در جلو روي يكي از صندلي ها نشسته با عينك در دستش و سمت ديگر كلاويوس سرمنجم اعظم در حال كار با لپ تاپ، غرق در كارش است و كاملا اضطراب دارد.)
كشيش اعظم: عجب حماقتي، عجب حماقتي، دلم مي خواد يه نفر راجع به من حرف هايي بزنه كه مردم باور نكن.

پروفيسور: مثلا اينكه شما از غذا خوردن حالتون بهم مي خوره.

كشيش اعظم: باور مي كنن، باور مي كنن. مردم فقط حرف هاي منطقي رو باور نمي كنن. در اين كه شيطان وجود دارد شك مي كنن. اما باور مي كنن كه زمين مثل يك تيله ي گرده، و اين ممكن نيست. انجمن تحقيقات كليسا و شك؟

كشيش ۱: اگر قرار بود همهي ادعاهايي رو كه از n سال پيش تا به حال شده رو جدی حساب كنيم، چي مي شد؟! سال n در دورترين افلاك در فلک هشتم ستاره ي تازه ي روشن مي شه. بزرگتر و درخشان تر از همهي ستاره هاي اطرافش. ۱۸ ماه بعد خاموش مي شه و به نياستي برمي گرده. پس درنتيجه اين سوال جايزه كه ابدیت و ثبات آسمان چي مي شه؟

پروفسور: حالا با این اوصاف، این سوال مطرح می‌شه، پس این افلاک کجاست استاد گالیله؟

کشیش اعظم: افتضاحه.

پروفسور: با این وجود بازم داره تحقیق می‌کنه، نشسته و چشم از اون عینک جهنمی برنمی‌داره.

کشیش ۱: مشکل ما اینجاست که هنوز از جداول کپرنیک کافر برای مشخص شدن کسوف و خسوف استفاده می‌کنیم.

کشیش ۲: من سوال دارم. به عقیده‌ی شما کدوم بدتره؟ خسوف ماه ۳ روز بعد از تاریخی که توی تقویم نوشته شده یا از دست دادن رستگاری ابدی؟ (همه گریه می‌کنند و هم‌زمان زانو می‌زنند.) ای خورشید بر فراز جبعون بایست. ای ماه بالای دره‌ی ایالون بمان. (همه بلند می‌شوند.) اگر خورشید به قول این کافرهای اصلا نمی‌تونه حرکت کنه، پس چطور ممکنه بایسته؟ یعنی کتاب مقدس دروغ می‌گه؟

پروفسور: نه، نه. البته پدیده‌هایی هست که برای ما منجما اشکال تولید می‌کنه. اما مگه لازمه که انسان همه‌چیز رو بدونه.

کشیش ۱: این‌ها زادگاه بشر رو، این‌ها زادگاه بشررووو، این‌ها زادگاه بشر رو با یک سیاره‌ی سرگردان برابر می‌دونن.

کشیش ۲: این‌که ما فانی هستیم رو، خودمونم می‌دونیم. اینا می‌گن آسمان هم فانیه. این آقایون می‌فرمایند که زمین هم ستاره است، پس دیگه هرچی که هست ستاره‌س و روزیم برسه که بگن، چه انسانی، چه حیوانی، انسان همون حیوانه. اونوقت همه‌ی ما دیگه حیوانیم.

کشیش اعظم: این آقای گالیله انسان رو از مرکز عالم برداشته و در حاشیه قرار داده. به طور وضوح ایشون دشمن نوع بشره و باید و باید حق همچین آدمی رو کف دستش گذاشت. انسان تاج سر آفرینشه.

پروفسور: (جنون آمیز می‌خندد.)

کشیش اعظم: اینو هر بچه‌ای می‌دونه.

پروفسور: (جنون آمیز می‌خندد.)

کشیش اعظم: انسان تاج سر آفرینشه، محبوب‌ترین مخلوق پروردگار عالمه. پس چطور ممکنه ذات احدیت این موجود معجزه آسای خودش رو روی یک ستاره‌ی ناچیز حاشیه‌ای، که تا ابد، تا ابد، محکوم به سرگردانی و آوارگیه قرار بده؟ یعنی کی می‌تونه فرزند خودش رو به همچین جایی بفرسته؟ و چه کسی می‌تونه اینقدر احمق باشه که این مزخرفات را باور کنه؟ گالیله، (گالیله جوابی نمی‌دهد، با فریاد روی میز می‌کوبد) گالیله، تو خیلی شبیه کسی هستی که چند وقت پیش سوزندیمش.

کشیش: (جنون آمیز می‌خندد)

کشیش اعظم: تو می‌خواهی زمین رو حقیر و بی‌مقدار کنی، جایی که روی اون زندگی می‌کنی و هرچی داری از اون داری. ولی من این مزخرفات رو تحمل نمی‌کنم. زمین ساکنه. مرکز کائناته و من، و من در مرکز قراردارم. نگاه خالق به من دوخته شده و فقط به من دوخته شده و خورشید بزرگ برای روشن کردن اطراف من خلق شده. (زانو می‌زند و همه به دنبال او زانو می‌زنند، گالیله همچنان سر جایش نشسته است) و خداوند من رو برگزیده‌ی خودش قرار داده (بلند می‌شود و دیگران نیز بلند می‌شوند)، پس به این ترتیب و به طور قاطع و بدون تردید همه‌ی جهان نگران من هستن.

کلاویوس: تمومش کردم.

کشیش اعظم: کلاویوس سرمنجم اعظم هم حرف‌های من را تأیید می‌کنه. این‌طور نیست کلاویوس؟

کلاویوس: (به صورت آبی و ناخودآگاه و بهت‌زده) درسته، درسته. همه‌ی حرفای گالیله درسته. ما چقدر احمق بودیم. تمام حرف‌های گالیله درسته. ما چقدر احمق بودیم.

(کشیش اعظم نگاهی پر از خشم به او می‌کند، کلاویوس ساکت می‌شود. همه زانو زده با هم دعا می‌خوانند که نامفهوم است)

کشیش اعظم: بوی گوشت سوخته می‌آید گالیله (خارج می‌شود و به دنبال او پیروی و پروفیسور می‌روند. دو کشیش می‌مانند، دو عینک، مثل عینکی که گالیله در دست دارد را به چشم می‌زنند. گالیله می‌خواهد با چرخش از دایره‌ی اول خارج شود.)

کشیش ۱: خورشید از افق برمی‌آید و به جایگاه خودش بازمی‌گردد. این گفته‌ی سلیمان گفته گالیله چیه؟

گالیله: (روی صندلی وسط می‌ایستد دو کشیش در دو طرف او روی دایره آخر) وقتی پسر بچه‌ی ۱۵ ساله‌ای بودم توی قایق نشسته بودم و فریاد می‌زدم ساحل از من دور شد. اما امروز می‌دونم ساحل ایستاده بود و این قایق بود که دور می‌شد.

کشیش ۲: ما باید هم پای زمان خودمون پیش بریم. اگه این نقشه‌های آسمون که بر مبنای فرضیه‌های جدید ترسیم شده، کار کشتیرانی رو آسون می‌کنه، پس چه بهتر که دریانوردان ما از این نقشه پیروی کنند. ما فقط از درس‌هایی خوشمون نمیاد که کتاب مقدس را نقض می‌کنن جناب.

گاليله: اما کتاب مقدس سلیمان می‌گه، آن که غله را احتکار کند، لعن و نفرین را بر خود می‌خرد.

کشیش ۱: سلیمان می‌گه مرد حکیم دانش خود را پنهان می‌دارد.

گاليله: طویله همین که از گاوان پر شود ناپاک می‌شود، اما نعمت فراوان از قدرت گاوان پدید می‌آید.

کشیش ۲: آن که بر عقل خود لجام زند، برتر از آن است که شهری را می‌گیرد.

گاليله: آن کس که عقل را ذایل شود، قدرت از پای برود. مگر حقیقت به آوای بلند بانگ بر نمی‌دارد؟

کشیش ۱: بسیار خب گاليله. آیا مطمئنی که شما منجما، نمی‌خواید نجوم خودتون رو ساده تر کنید؟ شما به دایره‌ها، بیضی‌ها، سرعتای یکنواخت، به حرکتای ساده، اونطوری فکر می‌کنید که مغزتون اجازه می‌ده. اگه خدا قرار بود ستاره‌های آسمونش رو اینطور درهم حرکت بده، اونوقت حساب شما چی می‌شد؟

گاليله: اگه خداوند ستاره‌ها رو اینگونه خلق کرده بود، مغز ما رو هم درست به همون شکل می‌آفرید. من به عقل ایمان دارم.

کشیش ۲: عقل چیز ناقصیه گاليله.

کشیش ۱: دوست عزیز به نظر من اهمیت چندان زیادی نداره. ما در اطرافمون بجز ناهنجاری، ضعف و جنایت چی می‌بینیم؟ پس حقیقت کجاست؟ یک لحظه فکر کنید که پدران کلیسا و بعدا تمامی پیروانشون چه زحمته‌ها کشیده‌اند و چه تلاش‌ها کرده‌اند تا بتونن به این دنیا که واقعا می‌شه گفت نفرت آورده منظور و معنایی بدن. قساوت و سنگدلی کسانی رو بیاد بیارید که در زمین‌های خودشون، بدن نیمه برهنه‌ی دهقان‌های ما رو زیر شلاق می‌گرفتند و در عوض به حماقت این فلک‌زده‌ها فکرکن، که به پاهای اون‌ها بوسه می‌زنند و از اونجا که ما مسئول هستیم به این روند که شکل دنیاس و ما قدرت درکش رو نداریم معنا و منظوری بدیم، اومدیم این مسئولیت سنگین رو به عهده‌ی یک موجود برتر واگذار کردیم و گفتیم در این امور

میشد و صلاحی هست و همه چیز و همه چیز از یک طرح و نقشه کلی پیروی می‌کنه. حالا اومدی و اینجا

ادعا می‌کنی که این موجود برتر درست نمی‌دونه ستاره‌هاش چطوری حرکت می‌کنن ولی تو می‌دونی؟

گاليله: اما من خودم فرزند مؤمن کلیسا هستم.

کشیش ۲: این آقا، با این قیافه حق به جانب خدا رو هم می‌خواد متقاعد کنه، یاوه‌هایی که بهم بافته

بزرگترین کشفیات دنیای نجومه . یعنی تو می‌خوای بگی که خدا قبل از اینکه کتاب مقدسش رو بنویسه،

روی نجوم به حد کافی مطالعه نکرده؟

کشیش ۲: شما فکر نمی‌کنید که خود خالق درباره‌ی اون چیزی که خودش خلق کرده، بیشتر اطلاع داشته

باشد تا مخلوقش؟

گاليله: آقایون، آقایون یه مقدار عقل لطفاً. انسان همونطور که از حرکت ستاره‌ها ممکنه برداشت غلط بکنه از

روی کتاب مقدس هم می‌تونه برداشت غلط داشته باشه.

کشیش ۱: این که از انجیل چه برداشتی می‌شه داشت، دوست عزیز اجازه بدید کار علمای مذهبی باشه.

گاليله: آقایون علم و مذهب در برابر...

کشیش ۲: نظر محفل مقدس رو گوش بده گاليله.

کشیش ۱: (کاغذی در می‌آورد روی میز می‌اندازد) گاليله، محفل مقدس، تصمیم گرفت که هیئت کوپرنیکی که بنا

بر اون خورشید مرکز کائناته و ثابت هم هست، و بالعکس زمین نه مرکز کائناته و نه در جای خودش ثابت،

از نظر دینی، پوچ، ابلهانه و کفرآمیزه.

کشیش ۲: کفرآمیزه آقا.

کشیش ۱: من، مأموریت دارم تا شما رو به پرهیز از این عقیده هشدار بدم.

گاليله: پس حقیقت چی می‌شه؟

کشیش ۱: انجمن مقدس بدون در نظر گرفتن این جزئیات رأی خودش را صادر کرد.

گاليله: یعنی از این به بعد هرگونه تحقیق علمی ...

کشیش ۱: مطلقاً مجازه جناب گاليله. منتهی در چهارچوب اعتقادات کلیسا، که طبق اون ما از دانستن عاجزیم، ولی آزادیم که تحقیق کنیم. شما حتی می‌تونید نظریه‌های خودتون رو به عنوان یک فرضیه ریاضی مطرح کنید. علم فرزند خلف کلیساست و ما هیچ‌کدوم فکر نمی‌کنیم که شما بخواید اعتقادات مذهبی رو زیر خاک دفن کنید.

گاليله: اما اعتقاد موقعی نابود می‌شه که بخوان تحمیلش کنن.

کشیش ۱: جدا.

کشیش ۲: (می‌خندد.)

کشیش ۱: این لباس امشب به من تا حدی این آزادی عمل رو داده تا بتونم آهسته کنار گوش شما بگم به فرض اگر خدا هم وجود نداشت ...

کشیش ۲: به فرض اگر خدا هم وجود نداشت ...

کشیش ۱: ما باید یه دونه اختراع می‌کردیم.

کشیش ۲: ما باید یه دونه اختراع می‌کردیم.

۹.

(بر روی همه‌ی دایره‌ها اشخاصی در حال راه رفتن هستند، گویا همه با چشمان خود جاسوسی یکدیگر را می‌کنند و کاملاً مسخ شده‌اند. در میان آنها کشیش جوانی با رفتاری که نشان از ترس دارد تلاش می‌کند بدون جلب توجه خود را به مرکز دایره‌ها برساند. وقتی به مرکز رسید که خانه‌ی گاليله است آن اشخاص خارج می‌شوند. در مرکز دایره و در دو طرف میز گاليله و کشیش جوان ایستاده‌اند.)

گاليله: حرف بزن، نترس، تو یه کشیشی.

کشیش جوان: من ریاضیات خوندم استاد.

گاليله: ریاضی موقعی به درد می‌خورد که قبول کنی دو ۲ تا می‌شه ۴ تا.

کشیش جوان: اما آقای گاليله من الان چند شبهه که نمی‌تونم بخوابم. ديگه نمی‌دونم فرمانی رو که محفل مقدس فتوا داده باید قبول کنم یا قمرهای مشتری رو که هرشب با چشمای خودم می‌بینم. آقای گاليله من اومدم اینجا تا یه چیزهایی رو بهتون بگم.

گاليله: که مشتری اقماری نداره؟

کشیش جوان: نه. من فهمیدم که کلیسا دلایل محکمی داره برای جلوگیری از این تحقیقات بی‌حد و مرز. این که ديگه نجوم برای من مرده آقای گاليله. من اومدم اینجا که این دلایل رو بهتون بگم.

گاليله: لازم نکرده من خودم این دلایل رو می‌دونم.

کشیش جوان: ببینید آقای گاليله من همه‌ی سختی‌هایی که شما تحمل کردید رو می‌فهمم اما ...

گاليله: اما چی؟ (می‌نشیند)

کشیش جوان: من می‌خوام حرف بزنم ...

گاليله: گوش می‌دم.

کشیش جوان: پدر و مادر من آدمای ساده‌ای هستن. درباره‌ی درختای زیتون اطلاع دارن، اما به غیر از اون که چیزی نمی‌دونن. من وقتی دارم به شکل‌های ونوس توی آسمون نگاه می‌کنم، همون موقع دارم پدر و مادری رو می‌بینم که با خواهر و برادرام کنار سفره نشستن و دارن نون خالی می‌خورن، با قیافه‌های داغون و فرسوده و دست‌های پینه بسته‌شون. ولی حتماً توی بدبختی‌هاشونم نظم وجود داره آقای گاليله. یه نظم مشخص، از شخم زدن زمین و کشاورزی و برداشت محصول و چیدن زیتون تا دادن مالیات، همه چیزشون تکرار یک نظمه، حتی بدبختیای زندگیم با نظم روی سرشون خراب می‌شه. ببینید آقای گاليله پشت پدر من زیر بار فشار این زندگی احمقانه جوری خم شده که انگار... (تعدادی صلیب خونی به زمین می‌افتد.)

مادر من شده عین یه دستگاه جوجه‌کشی. یکی پشت یکی. حالا اینا برای تحمل این همه فشار کار و حمالی و بدبختی و بیگاری کشیدن روی زمینای آدمای ديگه، از کجا نیرو می‌گیرن آقای گاليله؟ هان؟ خب از اینکه می‌بینن هر سال زمیناشون دوباره سبز می‌شه. از اینکه می‌بینن هر سال درخت‌هاشون دوباره میوه می‌ده. از این که هر هفته میان یکشنبه‌ها کلیسا و دعا می‌کنن. آقای گاليله، مشاهده‌ی نظم دقیق که اونا رو معتقد

کرده، که توی کار این جهان ضرورتی هست. حالا اگه اونا از من بشنون که روی یک تیکه سنگ کوچک و بی‌اهمیت دارن زندگی می‌کنن، که مدام داره به دور یه ستاره‌ی دیگه، بین هزارتا ستاره‌ی بی‌اهمیت دیگه می‌چرخه، چی می‌گن؟ پس معنی این صبر و تحمل و تن دادن به فقر و بدبختی چیه آقای گالیله؟ چه ارزشی داره؟ یعنی حالا باید معلوم شه که همه‌ی اینا اشتباه بوده؟ احساس می‌کنم به اونا خیانت شده، فریبشون دادن. اون وقت می‌گن پس تکلیف ما چیه؟ پس این خود ماییم که باید به فکر خودمون باشیم؟ پس هدفی که توی زندگی ما هست چیه؟ هیچ هدفی؟ پس چرا نمی‌میریم؟ ما گرسنه‌ایم چون چیزی نداریم بخوریم؟ یعنی کار و کوشش و تلاش معنانش برای ما فقط مزد درآوردن و بارکشیدن، نه قدر و منزلت و آخرت؟ آقای گالیله حالا متوجه می‌شید که من توی این فرمان مقدس کلیسا، یعنی دستور به سکوت چی حس می‌کنم؟ یه محبت بزرگوارانه، لحن مدبرانه آقای گالیله.

گالیله: مردم روستای تو توی مزارع گندم و توی تاکستانای بزرگ انگور، هزینه‌ی جنگایی رو می‌پردازن که کشیش‌های مقدس حضرت مسیح توی اینجا و آنجا به راه انداختن. چرا اینقدر اصرار دارن که زمین مرکز جهان؟ برای اینکه باید پاپ مقدس در مرکز قرار داشته باشه. تو درست می‌گی، موضوع کهکشان نیست. موضوع دهقانای شمان، ولی تو می‌گی ما هم این دهقانای بدبخت رو فریب بدیم؟
کشیش جوان: نه آقای گالیله، اتفاقاً بخاطر همین مردم بدبخته که ما باید دهنمونو ببندیم.

گالیله: دلت می‌خواد چک سفید امضایی، که امروز صبح برام فرستادن، ببینی؟ برای اینکه من آرامش روحی اقوام تو رو بهم نزنم، قدرت‌مندها بهم پول می‌دن، پولی که تو و خانواده‌ی تو با بدبختی و عرق ریختن در میارید و سر گرسنه زمین می‌ذارید. پول می‌دن تا خانواده تو در بدبختی بمونن و نفهمن عظمت این دنیا چیه.

کشیش جوان: آقای گالیله، قبل از هرچیز من یه کشیشم.

گالیله: فیزیکدان و ریاضیدانم هستی. چون تغییر وضعیت‌های زهره رو تایید می‌کنی. درست منو نگاه کن! من خودم فرزند مؤمن کلیسام، اما نمی‌تونیم مجموع زوایای مثلث رو به خاطر مصالح پاپ تغییر بدیم.

کشیش جوان: درسته، ولی شما فکر نمی‌کنید که حقیقت، اگه واقعاً حقیقت داشته باشه، بدون من و شما هم خودش رو نشون می‌ده؟.

گاليله: نه، حقیقت اونقدری رواج پیدا می‌کنه، که ما رواجش می‌دیم. تو خودت از روستاییا، جوری حرف می‌زنی که انگار خزه‌های روی پشت بومن. ببین پسر جان، خانواده‌ی تو اگر فکر کردن رو یاد نگیرن بهترین روش‌های آبیاری هم براشون یه پول سیاه ارزش نداره. گفتی فیزیکدان هم هستی؟

کشیش جوان: بله آقای گاليله.

گاليله: اینها دلایلی هستن، که چرا آب دریا جزر و مد داره؟ (لپ‌تاپ را به سمت او هل می‌دهد، کشیش جوان می‌خواهد لپ‌تاپ را بردارد که گاليله محکم دستش را روی لپ‌تاپ گذاشته است. کشیش جوان سعی دارد لپ‌تاپ را بگیرد، چشم در چشم گاليله، گاليله ناگهان دستش را بر می‌دارد.)

کشیش جوان: (با اشتیاق) واقعا می‌خوام بدونم آقای گاليله.

گاليله: دیدی گفتم یه فیزیکدانی؟

۱۰.

(خانه‌ی گاليله. ساگردو، آندره‌آ، کشیش جوان، دور میز نشسته‌اند، گاليله جلوی صحنه چپ ایستاده است، کتابی را ورق می‌زند و در سمت راست روی یکی از صندلی‌ها خانم سارتی در حال بافتنی کردن است.)

نریشن: ۸ سال بعد.

آندره‌آ: (کاملاً بی‌حوصله) خب، اینم برنامه‌ی امروز، تحقیق روی اجسام شناور.

ساگردو: کتاب ارسطو کو آندره‌آ؟

آندره‌آ: یادم رفت (می‌رود کتاب را می‌آورد و از روی کتاب می‌خواند.) دست خط استاد گاليله. نوشتن که: آن کس که حقیقت را نمی‌داند نادان است، اما آن کس که حقیقت را می‌داند و انکارش می‌کند یک جنایتکار.

ساگردو: (با آندره‌آ اشاره می‌کند که نخواند و بعد رو به کشیش جوان) چرا بیکار نشست؟ کاری که بهت گفتم رو انجام بده.

آندره‌آ: من رساله‌ی فابیرچیوس، اونجایی که در مورد، لکه‌های خورشیدی نوشته رو خوندم. به نظر اون، این لکه‌های انبوه، ستاره‌هایین که بین زمین و آسمان معلقن.

کشیش جوان: استاد به نظر شما این عقیده مشکوک نیست؟

آندره‌آ: عه تازه بعضی جاها خیال می‌کنن که اینا بخارات خورشیدن.

ساگردو: صحیح.

آندره‌آ: صحیح؟

ساگردو: بله صحیح.

آندره‌آ: استاد ساگردو شک داره.

ساگردو: شک ندارم. بدون تردید چیزی که شما می‌بینید لکه نیست.

آندره‌آ: عه پس چیه؟

کشیش جوان: پس چیه؟

ساگردو: ستاره‌س.

آندره‌آ: استاد ساگردو شک دارن؟

ساگردو: من شک ندارم آندره‌آ.

آندره‌آ: بذارید استاد گاليله برامون توضیح بدن.

کشیش جوان: بله.

ساگردو: بسه.

کشیش جوان: آقای گاليله برامون توضیح می‌دید؟

آندره‌آ: استاد ساگردو، حدود ۱۵ روزه که من روزهای آفتابی می‌رم توی انبار زیر شیرونی، از بین شکافای

باریک شیرونی، شعاع‌های باریک خورشید عبور می‌کنه، که وقتی یه صفحه‌ی کاغذ سفید بگیری زیرش

تصویر معکوس خورشید رو می‌تونی ببینی.

ساگردو: خب؟

آندره‌آ: من یک لکه دیدم که به بزرگی یه مگس بود، عین یک تیکه ابر کدر جابه‌جا می‌شد.

ساگردو: دیگه چیا دیدی آندره‌آ؟

آندره‌آ: چی دیدم؟

ساگردو: توضیح بیشتر بده آندره‌آ.

آندره‌آ: لکه دیدم، لکه‌ی خورشیدی دیدم... استاد ساگردو بیشتر توضیح بدم؟

ساگردو: آرام باش آندره‌آ.

آندره‌آ: من هر روز لکه‌های خورشیدی رو می‌بینم.

آندره‌آ: ۱۵ روزه که دارم...

ساگردو: آرام باش آندره‌آ، آرام باش آندره‌آ.

آندره‌آ: هرروز می‌بینم.

ساگردو: دارم بهت می‌گم آرام باش آندره‌آ.

آندره‌آ: آقای گاليله، چرا تحقیقاتمون رو در زمینه لکه‌های خورشیدی ادامه نمی‌دیم؟ الان ۸ ساله هر روز یه

کار تکراری رو انجام می‌دیم.

گاليله: برای این که در مورد اجسام شناور تحقیق می‌کنیم.

آندره‌آ: اجسام شناور... ولی انقدر برای شما ایمیل فرستادن که ما حتی نمی‌تونیم جواب ایمیل ...

گاليله: من این اعتبار رو بدست آوردم چون سکوت کردم.

ساگردو: کاملاً از چهرت مشخصه که دیگه طاقت سکوت کردن رو نداری گاليله.

گاليله: طاقت کباب شدن روی شعله‌های آتش رو هم ندارم.

آندره‌آ: خیلی خب، برمی‌گردیم سراغ اجسام شناور. این طوری حداقل به هیچ کس، هیچ ضرری نمی‌رسه.

(ساگردو به قوس آخرین دایره می‌رود و کنار صندلی می‌ایستد.)

گاليله: این حرف درسته. آندره‌آ فرضیه رو چک کن.

آندره‌آ: فرض می‌کنیم که شناور بودن اجسام به شکل اونا مربوط نیست، بلکه مربوط به سبک‌تر یا سنگین‌تر بودن اوناست.

گاليله: خیلی خب ارسطو چی می‌گه؟

کشیش جوان: ارسطو می‌گه تیکه‌ای یخ که همواره در آب ...

آندره‌آ: ما صدبار اینا رو ثابت کرده‌ایم آقای گاليله.

لودویکو مارسیلی: سلام استاد گاليله. (همه به او خیره می‌شوند).

سارتی: تو چطوری اومدی تو؟

لودویکو مارسیلی: من شاگرد قدیمی شما، لودویکو مارسیلی ...

گاليله: این خونه مگه طویله است؟ در ضمن من می‌شناسمت.

لودویکو مارسیلی: این خونه طویله نیست و منم دیگه شاگرد شما نیستم و الان من یه ...

گاليله: اسب‌ها حالشون چطوره؟

(آندره‌آ با تمسخر می‌خندد.)

لودویکو مارسیلی: سلامتن، سرحالن.

گاليله: خانم سارتی برید برامون آب‌انگور بیارید. اسب‌ها سرحالن می‌خوایم جشن بگیریم.

سارتی: برم آب‌انگور بیارم چون اسب‌ها سرحالن؟ می‌خوایم جشن بگیریم؟ ما برای خودمون شیرم نداریم چه

برسه به آب انگور آقای گاليله.

آندره‌آ: عه مامان.

سارتی: تو یکی دیگه ...

گاليله: لطفا خانم سارتی.

(سارتی می‌رود)

لودویکو مارسیلی: (می‌نشیند) باید خدمتتون عرض کنم، که مادرم بخاطر روش عاقلانتون، که دربرابر هیاهوی

جدیدی که اونجایا، دربرابر لکه‌های خورشیدی راه انداختن خیلی خیلی به شما تبریک گفتن.

گاليله: عجب.

لودویکو مارسیلی: البته این مساله توی اونجا موضوع جنجالی ماه گذشته بوده. الان پدر کریستوفر نگرانه که نکنه این لکه‌های خورشیدی باعث بشه که دومرتبه، این قضیه‌ی مسخره‌ی گردش زمین به دور خورشید دوباره مطرح بشه.

آندره‌آ: لودویکو مارسیلی، جای هیچ نگرانی ...

گاليله: به جز این که چشم دوختن ببینن از من گناه دیگه‌ای سر می‌زنه یا نه، از اونجا چه خبر؟

لودویکو مارسیلی: حتما در جریان هستید که پدر مقدس در حال مرگن؟

آندره‌آ: چی؟ در حال مرگه؟

گاليله: واقعاً؟ جانشینش مشخص شده؟

لودویکو مارسیلی: به احتمال زیاد عالیجناب پریولی.

آندره‌آ: پریولی؟

ساگردو: پریولی، یک بازرس بر مسند مقدس؟

گاليله: پس حالا احتیاج به آدمایی مثل پریولی پیدا کردن. ساگردو توی این تغییر و تحولات وقتشه ... دوباره

وقتشه ... دوباره زمین رو به دور خورشید به گردش در میاریم.

آندره‌آ: دوباره زمین رو به دور خورشید به گردش در میاریم.

کشیش جوان: دوباره زمین را به دور خورشید به گردش در میاریم.

ساگردو: دوباره زمین را به دور خورشید به گردش در میاریم.

آندره‌آ، گاليله، ساگردو: دوباره زمین رو به دور خورشید به گردش در میاریم.

آندره‌آ: اصلاً شاید کشف کردیم که خورشید هم می‌چرخه. هان نظر تو چیه مارسیلی؟

(سارتی وارد می‌شود.)

لودویکو مارسیلی: من معنی این همه هیجان و اضطراب رو نمی‌فهمم.

سارتی: آقای گاليله نکنه می‌خواید اون کارهای شیطانیتون رو دوباره شروع کنید؟

گاليله: دانش داره جذاب می‌شه خانم سارتی. یک تحقیق شوق انگیز.

سارتی: بسه آقای گاليله.

لودویکو مارسیلی: فکر نمی کنم شما حق تحقیق، اونم توی ملکی که روی زمین خدا ساخته شده رو بر ضد خدا داشته باشید.

گاليله: منظورت اینه که، سهم مالکی که رعیتها می پردازن به جانماز آب کشیدن ارباب مربوط می شه؟
لودویکو: تقریباً.

گاليله: لطفا همه بیان اینجا پشت لپ تاپ. می خوام تصویر خورشید رو آنلاین نگاه ...

ساگردو: این تصاویر کاوشگر جونو که سه روز پیش به مشتری رسیده، یعنی ما الان داریم مشتری رو آنلاین نگاه می کنیم.

گاليله: دنیای علم چقدر شگفت انگیز تر از کلیسای توئه.

لودویکو مارسیلی: آقای گاليله شما قبلاً تعهد دادید که دیگه با این مسئلهی گردش زمین به دور خورشید کاری نداشته باشید.

گاليله: پاپی که اون موقع داشتیم کهنه پرست بود.

سارتی: داشتیم؟ پاپ مقدس ما هنوز نمرده آقای گاليله.

گاليله: داره می میره.

سارتی: چی؟

گاليله: داره می میره خانم سارتی.

سارتی: چی؟ داره می میره؟

گاليله: داره می میره.

سارتی: داره می میره؟ چطوری می تونید این حرفها رو بزنید آخه؟ (رو به مارسیلی) این مرد روزی صدبار

تکه های یخش رو وزن می کنه، ولی وقتی چیزی باب میلش پیش بیاد درجا آن را قبول می کنه.

لودویکو مارسیلی: به فرض، به فرض اگر پاپ فعلی هم فوت کنن، جانشینش هر کسی که باشه و میزان عشقش به علوم هر اندازه‌ای هم که باشه بازم مجبوره روی میزان عشق و بزرگی که خانواده‌های متشخص این مملکت بهشون دارن حساب کنن.

کشیش جوان: فیزیک رو خدا آفریده، عقل بشر رو هم خدا آفریده، پس خدا اعتراضی نداره که بشر به علم فیزیک بپردازه.

سارتی: آقای گالیه، بذار یه چیزی بهت بگم. با چشم‌های خودم دیدم که پسر من بخاطر کارای تو گناهکار شد و من هیچ‌کاری از دستم بر نیومد. تو بر ضد مقامات عالی طغیان کردی، یه بار هم بهت هشدار دادم. بزرگترین کاردینال‌ها اومدند همان جوری که با یه کارگر ...

آندره‌آ: مامان.

سارتی: تو ساکت. یه مدت سر به راه بودی ولی از ۲ ماه پیش دیدم که کارتو دوباره شروع کردی. خیلی به روت نیاوردم. این که من زندگیم با یه مرد بی‌دینی مثل تو گره خورده و باید به لعنت خداوند دچار بشم به خودم مربوطه. ولی بهت اجازه نمی‌دم زندگی بقیه رو زیر پاهای کلفت و سنگینت له کنی.

لودویکو مارسیلی: من برمی‌گردم. (خارج می‌شود.)

گالیه: عینک (همه عینکی بر می‌دارند و روی صندلی‌های دایره‌های مختلف می‌نشینند و به آسمان خیر می‌شوند.)

سارتی: تقاص این کارهاتو پس می‌دی آقای گالیه. (خارج می‌شود.)

لودیکو مارسیلی: (عصبانی بر می‌گردد.) می‌بینم که شما مقدمات کار رو شروع کردید. پس بذارید خیالتون رو راحت کنم. من سه فصل از سال رو توی املاکم، توی روستا زندگی می‌کنم. می‌تونم به همه‌ی شما صددرصد اطمینان بدم که رساله‌ی شما درباره‌ی اقمار مشتری، ابدأ برای رعیت ما نگران‌نکننده نیست. اونا فقط نگران این هستن که مبادا حماقت‌های گستاخانه‌ی بعضی‌ها به ساحت مقدس کلیسا بی‌مجازات باقی بمونه.

گالیه: صحیح.

لودویکو: صحیح ... حتما اتفاق افتاده که به مزارع زیتون و ذرت بیای. بدون اینکه به فکرتم بیفته زیتون و پنیرهای ما رو می خوری و هیچ خبر نداری، برای بدست آوردن این جور چیزها چقدر زحمت می کنش.
گاليله: (گاليله بلند می شود، عينکش را برداشته به سمت مارسیلی می رود) آقای لودویکو مارسیلی! جناب آقای لودویکو مارسیلی!، داری وقتمون رو تلف می کنی ... شب بخیر.
لودویکو مارسیلی: شما همیشه زندانی هوس های خودتون باقی می مونید. شب بخیر.

۱۱.

(کشیش ۱ و ۲ در مرکز صحنه و گاليله در یکی از دایره های دیگر، سه رخ و پشت به تماشاگر ایستاده به آسمان می نگرند.)

کشیش ۱: فایل نهایی. نسخه نهایی. لطفاً پلی کن.

کشیش ۲: (با لپ تاپ) بله.

صدای کشیش ۱: هم وطنان عزیز، به هنگامی که پروردگار جهان عمل آفرینش را انجام داد، خورشید را صدا زد و به او فرمان داد که مثل یک نوکر مطیع چراغی بردارد و به دور زمین بگردد، زیرا تقدیرش بر این قرار گرفته بود که هر چیز مدام به دور چیزی بگردد که برتر از اوست. بدین سان گردش کوچک ترها به دور بزرگترها و عقبی ها به دور جلویی ها آغاز گشت و همان گونه که در آسمان ها، همان گونه هم در زمین. به دور پاپ، کاردینال ها طواف کردند. به دور کاردینال ها، اسقف ها طواف کردند. به دور اسقف ها، کشیش ها طواف کردند. به دور کشیش ها حاکمان طواف کردند. به دور حاکمان، صنعت گران. به دور صنعت گران خادمان. به دور خادمان سگ ها و مرغان و گدایان طواف کردند. این همان نظم بزرگ عالیست که مردان علوم الهی گویند. این است قانون عدالت. حالا گاليله کتاب مقدس را دور انداخته، عينک به دست در اعماق آسمان زل زده و به خورشید فرمان داده بی حرکت شو. از این پس این خانم هست که باید دور خدمتکار بگردد. خدمتکاران، روزه روز جسورتر می شوند. نوکر تنبل می شود و کلفت سبک سر. کودکان دیگر پا به کلیسا نمی گذارند. حالا شما می دانید و گاليله که به همه چیز خط بطلان کشیده و تمام داشته های شما را یکباره نابود کرده است.

کشیش ۱: خوبه، خوبه همین رو بفرست توی تمام صفحه های مجازی.

کشیش ۲: اوهوم.

کشیش ۱: البته مکتوب شدش رو به همراه عکس پاپ اعظم، بذار توی صفحه‌ی اینستاگرام کلیسا.

کشیش ۲: بله حتما.

۱۲.

(پریولی که پاپ شده‌است پشت میز، مشغول کار با لپ‌تاپ. در دو طرفش کشیش ۱ و ۲ زانو زده‌اند.)

کشیش ۲: حالا درست توی همین اوضاع تغییر و تحولات شما، اون عمدا عینکش رو برداشته و داره به سمت آسمون نگاه می‌کنه تا به شما بفهمونه در تنها عرصه‌ای که رقیبی نداشتید پای دانشتون می‌لنگه. اونوقت دیگه نیازی به خدا نیست. این گاليله زیرک وقتی کتابهای نجومش رو به زبون کارگرهای ساده می‌نویسه نه به زبون لاتین درست می‌دونه داره چیکار می‌کنه.

پریولی: خب بی‌ذوقی خودشو نشون می‌ده. من دوستش دارم اما سال‌ها پیش فهمیدم که کج سلیقه است. من بهش تذکر می‌دم، لازم نیست تمام فضای مجازی رو پر کنید. مگه دشمن خونی ماست؟
کشیش ۱: شاید صدای مردم در فضای مجازی رسا تر از صدای ما باشه.

پریولی: صدای مردم؟ (می‌خندد) واقعا باورت شده که عوامل خودت که برای پول کار می‌کنن شدن مردم؟
کشیش ۲: جنگ برای نابودی کفر که گاليله شاخصه‌ی اون، نیاز به برنامه داره پاپ اعظم. خدا باید از ما راضی باشه.

کشیش ۱: دقیقا قربان.

پریولی: جنگ؟ گاليله از بزرگترین فیزیکیدان عصر ماست، نه یه انسان احمق و بی‌آبرو. دوستان و طرفداران بسیار زیادی داره. نکنه می‌خواید همه بگن که کلیسای مقدس یه آشغال دونی پر از عقاید کیلشه‌س راحتش بگذارید. من سال‌ها پیش که بازرس بودم مدام به خونه‌ش می‌رفتم و تعقیبش می‌کردم. اما خب اون واقعا داره راست می‌گه. خیالتون راحت. درمورد گاليله کار حتی از روال هم خارج نمی‌شه چه برسه جاهای باریک. فکر نمی‌کنم گاليله انقدر شجاع باشه. اینو هم شما بدونید که من نه قصد دارم حقایق فیزیکی رو انکار کنم و

نه بپذیرم، و از طرفی هم موافق شعارهای زنده باد کلیسا و مرده باد گالیله و این چیزا نیستم. باید سیاست‌ها رو تغییر داد. با کمی پول و تهدید مثل ۸ سال گذشته دوباره ساکت می‌شه. من به آقای گالیله اجازه دادم کتابش رو چاپ کنه، به شرطی که در انتهای کتاب، این مطلب رو تاکید کنه بهش، که حرف آخر رو علم نمی‌زنه، ایمان می‌زنه. و خب آقای گالیله هم حتما به قولش وفا کرده.

کشیش ۲: عجب ... توی کتاب ایشون دو مرد باهم گفت‌وگو می‌کنن، اولی مرد باهوش و دانشمندی که از گالیله حمایت می‌کنه و دومی مرد ابله و بی‌سوادی که از نظرات ارسطو جانب داری می‌کنه؟ به نظر شما کدومشون کلام آخر رو می‌زنن؟

کشیش ۱: قطعاً کسی که جانب ما رو می‌گیره اون مرد دانشمند نیست.

پریولی: این واقعا بی‌شرمانه است. این مرد خیلی گستاخته شده. ظاهراً پول کلیسا بهش مزه کرده. خیلی خب، در همین حد باشه که ابزار شکنجه را فقط بهش نشون بدید.

کشیش ۲: (می‌خندد).

کشیش ۱: همین کفایت می‌کنه عالیجناب.

۱۳.

(گالیله روی میز خوابیده و چمباتمه زده است. روی شیشه‌های عینکش را با چسب ضربدر زده‌اند. بر روی صندلی‌های دایره‌های دیگر، ساگردو در وسط و کشیش جوان و آندره‌آ در دو طرف ایستاده‌اند.)

کشیش جوان: پاپ نپذیرفتش. دیگه همه چیز تمومه.

ساگردو: این آخرین امیدش بود. چیزهایی که سال‌ها پیش وقتی به گالیله می‌گفتم، کاملاً درست بود. ما به تو احتیاج داریم. حالا دیگه توی چنگشونه.

آندره‌آ: می‌کشنش، می‌کشنش، کتاب مباحثات هیچ‌وقت به آخر نمی‌رسه.

کشیش جوان: داشتم با خودم فکر می‌کردم، یعنی می‌ذارن اون سنگ کوچیکی که همیشه توی جیبش داره و دلیل و برهانسه رو با خودش داشته بیره؟

ساگردو: جایی که اونو می‌برن کسی با لباس نمی‌ره، که جیب داشته باشه.

آندره‌آ: جرأت نمی‌کنن. حتی اگه شکنجش هم بکنن گالیله انکار نمی‌کنه، مگه خودش نمی‌گفت کسی که حقیقت رو ندونه، نادونه اما کسی که حقیقت را می‌دونه و انکار می‌کنه جنایتکاره؟

ساگردو: گالیله توبه نمی‌کنه. گالیله توبه نمی‌کنه. ولی اگر توبه کنه؟... قدرت دست اوناست... انقدر شکنجه‌اش می‌کنن که ...

آندره‌آ: قدرت، هه، از قدرت هرکاری ساخته نیست استاد ساگردو.

ساگردو: امیدوارم، امیدوارم، امیدوارم که نباشه.

کشیش جوان: یه هفته بازجویی کردن. امروزم جلسه دادگاهشه. یادمه آخرین باری که دیدمش می‌گفت چه زمستان و چه تابستان، چه دور و چه نزدیک، تا زنده‌ام و برای همیشه، برای همیشه به دنبال حقیقت می‌گردم و از حقیقت حرف می‌زنم.

آندره‌آ: استاد ساگردو یادتونه توی انجمن تحقیقات واتیکان وقتی عینکش رو بررسی می‌کردند چه رفتاری داشت؟ آقایان، آقایان، یک مقدار عقل لطفاً، یک مقدار عقل.

(انیمیشنی بر پشت صحنه)

{مجری: گالیله گالیله‌ای فیزیکدان و منجم مفسد، امروز در دادگاه، در محضر پاپ اعظم پریولی کبیر به گناه خود اعتراف خواهدکرد و از خداوند بلند مرتبه و کلیسای اعظم طلب بخشش خواهدکرد و شما مردم بلند مرتبه و مقید به اصول مسیح مقدس، می‌توانید پیروزی حق بر باطل را که معجزه‌ی سرورمان مسیح است را به صورت زنده ببینید.}

ساگردو: منتظرن گالیله توی جلسه‌ی دادگاه جلوی پریولی توبه کنه.

آندره‌آ: نه ... باور نمی‌کنم، باور نمی‌کنم. گوش کنید. ماه و زمین ...

ساگردو: آروم باش آندره‌آ.

آندره‌آ: از خودشون نوری ندارن و زهره هم مثل زمینه ...

ساگردو: آرام باش.

آندره‌آ: و زمین دور خورشید می چرخه ...

ساگردو: آرام باش.

آندره‌آ: مشتری، مشتری در ارتفاع ثابت و به هیچ فلک بلورینی نچسبیده ...

ساگردو: آرام باش آندره‌آ. خواهش می‌کنم.

آندره‌آ: ۴ قمر به دور مشتری می چرخن. زمین، زمین مرکز دنیا نیست و به دور خود می چرخه. خورشید

مرکز دنیاست و در جای خود ساکن است.

ساگردو: خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم آرام باش آندره‌آ.

آندره‌آ: مگه اون نبود که اینا رو به ما یاد داد؟

کشیش جوان: و چیزی رو که با چشم دیده شد، ممکن نیست به زور ندیده گرفت آقای گالیله. ممکن نیست

(انیمشن)

{پریولی: آقای گالیله توبه کنید و سبک شید

گالیله: (سکوت. همه منتظر اعتراف گالیله هستند)}

آندره‌آ: دیگه نمی‌تونم تحمل کنم. می‌شنوید دارن حقیقت رو سر می‌برن.

آندره‌آ: توبه نمی‌کنه.

ساگردو: گالیله توبه نمی‌کنه.

هر ۳ باهم: توبه نمی‌کنه.

آندره‌آ: بنابراین دیوونگی مغلوب شدنیه. انسان از مرگ نمی‌ترسه.

ساگردو: حالا عصر دانش واقعا آغاز می‌شه.

کشیش جوان: من هیچی نمی‌گفتم، ولی واقعا نگران بودم. معلومه ایمانم سسته.

ساگردو: هه در این صورت، در این صورت مثل خورشیدی می‌مونه که طلوع نکرده غروب کنه آندره‌آ، غروب کنه.

آندره‌آ: و حالا امروز، انسان، انسان زجر کشیده، سربلند می‌کنه.

ساگردو: آفرین آندره‌آ، آفرین

آندره‌آ: وقتی یه نفر اینجوری استوار و محکم می‌ایسته و می‌گه نه، به این همه موفقیت می‌رسه.

ساگردو: آفرین.

(انیمیشن) {پریولی: آقای گاليله خدا منتظر شماست.

گاليله: من گاليله گاليله‌ای، استاد ریاضیات و فیزیک. از همه تعالیم خود مبنی بر اینکه، خورشید مرکز جهان است و از جای خود حرکت نمی‌کند، و زمین مرکز جهان نیست و حرکت می‌کند، توبه می‌کنم. من با کمال سخاوت و با ایمانی بی‌شائبه و بی‌ریا، تمامی این خطاها و عقاید کفرآمیز، و به طور کلی هر نوع خطا و عقیده‌ی دیگری را که بر خلاف آئین کلیسای مقدس باشد ... انکار می‌کنم.

(هر سه از صندلی‌ها پایین می‌آیند و کنار صندلی‌ها می‌ایستند. گاليله آهسته پشت میز می‌نشیند.)

ساگردو: گاليله ... هیچ‌وقت به اندازه‌ی ارزش کارت بهت دستمزد ندادن، هیچ‌وقت نتونستی لباسی، برای خودت بخری و چیزی رو برای خودت منتشر کنی. تو همه‌ی این سختی‌ها رو تحمل کردی چون داشتی برای علم کار می‌کردی و دوست عزیزم برای علم ...

آندره‌آ: حاله ازت بهم می‌خوره آقای گاليله.

ساگردو: مواظب حرف زدنت باش آندره‌آ.

گاليله: ولش کن ساگردو.

آندره‌آ: بدبخت، بدبخت ملتی که قهرمان نداره.

گاليله: بدبخت ملتی که به قهرمان نیاز داره.

بازنویسی برای اجرای صحنه

بهمن ۹۳ - تیر ۹۵

بازنویسی اول

۹۶/۳/۲۹

بازنویسی دوم

۹۸/۱۰/۷

ساعت: ۱۰:۱۴

بازنویسی سوم

۹۸/۱۲/۲۸

ساعت: ۲۰:۴۲

بازنویسی نهایی

۹۹/۱/۲

ساعت: ۱۰:۱۸

این نمایش در تابستان سال ۱۳۹۵ در سالن اصلی مرکز تاتر مولوی به کارگردانی مسعود طیبی به روی
صحنه رفته است.

پوستر

عکس ها